

۴



وزارت آموزش پرورش  
سازمان پژوهش  
و برنامه‌ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات  
و فناوری آموزشی

رشد

# جوان

ماهنامه آموزشی و تربیتی برای دانش آموزان دوره متوسطه دوم  
| دوره چهارم و یکم | دی ماه ۱۴۰۴ | شماره پیاپی ۳۴۳ | ۴۸ صفحه



ISSN: 1606-9080

www.roshdmag.ir



پیش بینی  
فوتبال با ابرایانه

با این دایناسورها  
خدا حافظی کن!

بچه های پایگاه  
فضایی

سلام به  
آینده



مردم که آمدند ...

... سقا سقا





مدیرمسئول: سیدسعید بدیعی  
 سردبیر: الهام مقیسه  
 مدیر داخلی: محمدرضا رشیدی  
 شورای برنامه‌ریزی: الهام مقیسه، سمیرا اسکندرپور،  
 مجید کاظمی، مجید مجیدی، محمد علی ارجمند،  
 محمدرضا رشیدی  
 مدیر هنری: کوروش پارسانژاد  
 دبیر عکس: اعظم لاریجانی  
 ویراستار: بهروز راستانی  
 طراح گرافیک: روح‌الله محمودیان  
 دبیر محتوای چندرسانه‌ای: علی ظاهری

۴

# رشد جوان

ماهنامه آموزشی و تربیتی برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم |  
 دوره چهارم و یکم | دی ماه ۱۴۰۴ | شماره بی‌درپی ۳۴۱ | ۴۸ صفحه

پاتوق

## ادبیات و فرهنگ

شعر مقاومت ۴  
 به‌خاطر امیرحسین ۶  
 دست‌درازی ۸  
 به‌کشتارگاه خلاقیت خوش آمدید! ۹  
 آموزش نویسندگی ۱۰  
 مردی که با قلمش رهگذر دل‌ها شد! ۱۲

خانواده مجلات رشد همه تلاش خود را کرده است تا این مجله در دسترس عموم دانش‌آموزان قرار گیرد و همه کودکان و نوجوانان میهن عزیز اسلامی‌مان امکان تهیه آن را داشته باشند.

قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال

پاتوق

## طنز

شعر طنز ۱۴  
 آموزش طنزنویسی ۱۶  
 بابای عزیز سلام ۱۸  
 کنکوری هم کنکوری‌های قدیم ۱۹  
 پیش‌بینی فوتبال با ابرار یانه ۲۰



برای اشتراک مجلات رشد  
 بپوش کنید



طنزنویسی

پاتوق

## هنر و رسانه

نیاز به رقابت ۳۲  
 کسب‌وکار حرف‌زدن ۳۴  
 تأثیر رسانه بر کسب‌وکار ۳۶  
 تیل ماسه ۴۰



نشانی کانال مجله رشد جوان  
 در پیام‌رسان‌ها

پاتوق

## پیشرفت و فناوری

خدا حافظی با دنیای بقه‌آبی‌ها ۲۲  
 بچه‌های پایگاه فضایی ۲۴  
 کسب‌وکار یا رزق و روزی ۲۸  
 فناوری نرم و هویت‌ساز ۳۰

پاتوق

## فکر و عمل

بذر کوچک، باغ بزرگ ۴۱  
 دوی امدادی ۴۲  
 اردوی علمی نجات‌بخش ۴۳  
 باین دایناسورها خدا حافظی کن! ۴۴  
 چرخ فلک ۴۶  
 تقویم ۴۸

ولی هیچ‌کدامشان نمی‌گویند که دقیقاً این «کار»، این «دل» و این «عشق و حال» چطور باید شکم ما را سیر کند، جیب ما را پر کند، به ما احساس مفید بودن بدهد، دین را از ما نگیرد و با اعتقاداتمان هم بازی نکند.

نصیحت‌ها زیادند، اما نقشه راه کم! این وسط، ما رشد جوانی‌ها ایستاده‌ایم، با کوله‌باری از شور و شوق و یک علامت سؤال بزرگ جلوی پایمان. ما می‌خواهیم دنیا را عوض کنیم، ولی نمی‌دانیم اولین قدم کدام است.

دقیقاً به همین دلیل، در این شماره تصمیم گرفتیم برویم سراغ موضوعی که شاید بتواند نقطه پایان این سردرگمی باشد: «کسب و کار».

کسب‌وکار فقط برای آدم‌های کت و شلواریپوش و میلیاردر نیست. کسب‌وکار یعنی اینکه قدرت و اختیار تعریف کردن آینده‌ات را خودت به دست بگیری. یعنی اگر الان ایده‌ای داری، مهارتی آموخته‌ای، یا از مشکلی حساسی شاکی هستی، به جای اینکه منتظر کسی بمانی، خودت دست به کار شوی. کسب‌وکار پلی است بین رؤیاهای بزرگی که توی سرت داری و واقعیت مالی و اجتماعی که می‌خواهی به آن برسی.

این شماره دوست دارد نقشه راهی باشد برای پیدا کردن پاسخ همان سؤال آزاردهنده «خب که چی؟»

رفیق جان، آینده تو قرار نیست در یک آزمون ورودی یا یک رشته دانشگاهی تعریف شود. آینده تو از امروز شروع می‌شود؛ از همین لحظه که تصمیم می‌گیری برای خودت و رؤیاهایت، کاری کنی. شاید لازم است «کسب‌وکاری» راه بیندازی!

پس نفسی عمیق بکش، امتحان‌ها را با تمرکز پشت سر بگذار، و بعد بیا با هم صفحه‌های این مجله را ورق بزنیم. شاید ستاره بخت تو دقیقاً همین جا، بین همین خط‌ها، منتظرت باشد.



الهام مقیسه  
سردبیر

نه به:

«زنگ می‌خجی!»

سلام رفیق جان. موقع امتحان‌هاست و حتماً فکر می‌کنی: «خب که چی؟»

من هم هر زمان بیشتر درس می‌خواندم، به این «خب که چی؟» بیشتر می‌رسیدم. کلی رویا بافته‌ای، کلی برای آینده‌ات برنامه‌ریزی کرده‌ای، و کلی با خودت کلنجار رفته‌ای که چه رشته‌ای بروی بهتر است:

- برای پول دار شدن؛
- برای دانشگاه رفتن؛
- برای ازدواج کردن؛
- برای...

آخرش هم نمی‌دانی می‌شود یا نمی‌شود. حتماً شنیده‌ای که می‌گویند:

- برو پی کارت
- برو پی دلت
- برو پی عشق و حالت
- برو...

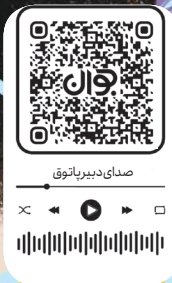


پاتوق

# ادبیات و فرهنگ

«همه افراد خانه ما تقریباً یعنی شاید بگویم هیچ استثنائی ندارد، شب همیشه در حال مطالعه خوابشان می‌برد. خود من هم همین‌طورم. نه اینکه وسط مطالعه خوابم ببرد؛ مطالعه می‌کنم، تا خوابم می‌آید، کتاب را می‌گذارم و می‌خوابم. همه افراد خانه ما همین‌طورند. یعنی وقتی که می‌خواهند بخوابند، حتماً یک کتاب پهلوی دستشان است. من فکر می‌کنم که همه خانواده‌های ایرانی باید این‌طوری باشند؛ من توقعم این است.»

من و کتاب، سیدعلی خامنه‌ای



سمیرا اسکندریور  
دبیر پاتوق ادبیات و فرهنگ



عباس حق خواه



محمد رضا زورندی



تقی شجاعی



سمانه خاکبازان



محمد حسین امیری



ماهرخ درستی

## شعر مقاومت

باید به میدان رفت، این زیباست آری  
عاشق شدن فرهنگ عاشورا است آری  
رفتن سرآغاز رسیدن هاست آری  
باید پس از رفتن ادامه دار باشید

دیده جهان طوفان الاقصی بودنش را  
در قامت یک موج، دریا بودنش را  
آری همه دیدند یحیی بودنش را  
باید حماسه ساز چون سنوار باشید

از روزهای تلخ و شیرین قصه دارد  
از اشک های طور سینین قصه دارد  
از قهرمان های فلسطین قصه دارد  
خورشید می آید اگر بیدار باشید

خورشید بر غم های زیتون غمگسار است  
خورشید پیغام آور فصل بهار است  
خورشید می آید، صدای ذوالفقار است  
شمشیرها آماده پیکار باشید...

# آماده پیکار باشید

## ماهرخ درستی

آیانی خواهید پرچم دار باشید؟  
وقتش همین حالاست پای کار باشید  
آری به پا خیزید تا عمار باشید  
وقتش رسیده میثم تمار باشید

این روزها سیل خبرها داغ داغ است  
اخبار، اخبار خزان است و فراق است  
اخبار تلخ خانه ای که بی چراغ است  
همسایه ها!... الجار تم الدار باشید



# شاخهٔ زیتون

محمد حسین امیری

قسم به شاخهٔ از درد خستهٔ زیتون  
به زخم‌های نهال شکستهٔ زیتون

به سرخی شفق پشت ابرهای سیاه  
قسم به ریشهٔ در خون نشستهٔ زیتون

به حق هقی نفس او به گردش دوران  
قسم به رشتهٔ تسبیح هستهٔ زیتون

قسم به مرگ همان دم که می‌رسد از راه  
قسم به روشنی چشم بستهٔ زیتون

قسم به حجلهٔ سرخ شکوفه‌های سپید  
به شور سینهٔ از غم گسستهٔ زیتون

که صبح می‌شود آخر شب شکیبایی  
به سرنوشت سپید و خجستهٔ زیتون



با صدای شاعر گوش کن!

# به خاطر امیرحسین

## داستان زندگی

سمانه خاکبازان

رفیقمون رو که تنها نمی گذاریم. حتماً پول روجورمی کنیم. «  
نمی دانم آن موقع چرا این حرف را زدم. چشم های بچه ها که  
داشت از حدقه در می آمد. شاید می خواستم ته رفاقت را پر کنم.  
شاید هم می خواستم از سعید کم نیاورم. شاید هم مطمئن بودم  
پدرم تا ماجرا را بفهمد هزینه عمل را می دهد. اما وقتی ماجرا را به  
پدرم گفتم، گفت: «من که این همه پول ندارم باباجان.»  
گفتم: «نمی شه که؛ من قول دادم!»

پدرم هم اخمی کرد و گفت: «آدم وقتی حرف می زنه باید روی  
توان خودش حساب کنه، نه بقیه. من بتونم ده تومن بدم،  
بقیه اش پای خودت.»

حسابی گیر افتاده بودم. از خانۀ امیرحسین که بیرون زدیم، **رهام**  
گفت: «چرا جوگیر شدی؟! چطور پول جور کنیم؟»

**علی** هم گفت: «خودمان را بچلانیم مگر تهش چقدر درمی آید؟»  
**سعید** هم نه برداشت و نه گذاشت و گفت: «من فکر نکنم  
بتوانم پولی جور کنم. می دانم بابام چک دارد.»

از **سعید** حرصم گرفته بود، اما حرف زده بودم و باید پایش  
می ایستادم.

صبح روز بعد که از مدرسه برمی گشتم مادر امیرحسین را دیدم.  
گفت: «**امیرحسین** از دیشب که دید چقدر هواپیش را دارید، کلی  
روحیه اش بهتر شده.»

با خودم گفتم: «آقا رضا دیگر نه راه پس داری نه پیش!»  
افتادم به چه کنم چه کنم. از یک طرف آبرویم در خطر بود، از  
طرف دیگر زمان نداشتم. باید زودتر پول را جور می کردم. تنها نکته  
مثبت ماجرا این بود که تابستان یک هفته دیگر شروع می شد. هر  
چه فکر کردم تنها یک راه به ذهنم رسید: باید کار می کردم. اما  
چه کاری؟ نمی دانستم. مهارت خاصی نداشتم؛ به جز چوب ببری  
که در کارگاه نجاری سال پیش کمی بلد شده بودم؛ همین و  
همین. دست هایم را توی جیب هایم کرده بودم و به چهره پردرد  
امیرحسین فکر می کردم که با صدای زنگ دوچرخه ای به خودم  
آدمم. مدتی به دوچرخه نگاه کردم و بلند گفتم: «دوچرخه!»

پریدم سمت مغازه آقا مجید. **مجید آقا** با چشمان گشاد شده  
نگاهم کرد و گفت: «خیره پسر.»

گفتم: «خیره. پیک نمی خواهی؟»

گفت: «تو که موتور نداری.»

گفتم: «دوچرخه دارم. محله راهم که خوب می شناسم.»

**مجید آقا** اخمی کرد و گفت: «نمی دانم اصلاً لازم باشد یا نه؟»

گفتم: «خیلی از اهالی محله هستند که اگر بفهمند مغازه شما  
پیک دارد، نفس راحتی می کشند؛ مثل مادر خودم. دیگر این قدر  
به من یا پدرم برای خریدن یک شانه تخم مرغ اصرار نمی کند.»

**مجید آقا** گفت: «بد نمی گویی.»

پرسیدم: «چقدر حقوق می دید؟»

**مجید آقا** لبی کج و معوج کرد و گفت: «شاید دو تومن، یا شاید  
سه تومن.»

باتعجب گفتم: «همه اش همین؟»

**مجید آقا** گفت: «مگه درآمد مغازه چقدر است پسر جان!»

حالا که به یک ماه پیش فکر می کنم، نمی دانم باید بگویم دم  
**سعید** گرم یا مثل روزهای اول از دستش کفری باشم. آن روزها  
که حسابی اعصابم به هم ریخته بود. شما هم اگر جای من بودید  
با دیدن سعید توی دلتان می گفتید: «آخر این چه حرفی بود  
زدی؟!»

البته همه حال بدم را هم نباید به پای سعید بگذارم. غرور خودم  
هم بود. نمی توانستم بگویم نه. من نیستم. آن هم در آن شرایط.  
بالاخره رفیقی گفته اند؛ مردی. اما حالا که به آن روز فکر می کنم  
می مانم به سعید چه بگویم. نظر شما چیست؟ وای اصلاً یادم نبود  
که ماجرا را نمی دانید. ماجرا از این قرار بود.

چند روزی مانده بود به اتمام امتحان های آخر نیم سال که سعید  
زنگ زد و گفت: «خودت را زود برسان خانۀ امیرحسین.» کتاب  
و دفتر را بستم و بدویدو به خانۀ امیرحسین رفتم. **امیرحسین**  
رفیقم بود؛ از آن رفیق های درجه یک روزگار. وقتی دید هیچی از  
ریاضی سر در نمی آورم گفت ریاضی ات پای من. وقتی فرمول ها  
را می گفت حرفش را می فهمیدم. برعکس سر کلاس. آن قدر خوب  
ریاضی را به من فهماند که نمره ام ۱۶ شد.

خودش شاگرد اول کلاس بود؛ از آن درس نخوان های همیشه  
درس بلد که وقتی نمره اش را می شنیدی فکت پایین می افتاد. با  
این حال پایه همه کارهای گروه چهار نفره مان بود. از کوه رفتن گرفته  
تا خرابکاری های توی مدرسه. همیشه اول از همه مدرسه بود. اما آن  
روز سر امتحان حاضر نشد. سعید گفته بود چون خانه شان نزدیک  
به خانه آن هاست، می رود ببیند چه اتفاقی افتاده. بعد هم آن  
تماس.

از سر کوچه، **علی**، **رهام** و **سعید** را دیدم. نفس زنان خودم را  
بهشان رساندم و پرسیدم: «چی شده؟»

**رهام** در حالی که زنگ در را می زد، گفت: «حال **امیرحسین** اصلاً  
خوب نیست.» مادر امیرحسین که در را باز کرد، دیدم امیرحسین  
روی تخت خوابیده و چهره اش از درد مچاله شده. مادر  
امیرحسین گفت: «دکتر گفته دیالیز دیگه جواب نمی ده. باید  
عمل بشه. اما مشکل اینجاست که هنوز توی فهرست انتظاریم و  
نوبت من نشده.»

بعد آهی کشید و به عکس قاب گرفته پدر امیرحسین نگاه کرد و  
ادامه داد: «هزینه خرید کلیه هم خیلی بالاست.»

همان وقت بود که سعید گفت: «ما که نمی داریم، هستیم. کمکتون  
می کنیم.» بعد هم رو کرد به ما که یعنی چرا حرف نمی زنید.

من هم بادی به بغبغم انداختم و گفتم: «رو می حساب کنید.»



دو میلیون تومان کم بود. دردی از من دوا نمی‌کرد. اما از هیچی هم بهتر بود. گفتم: «بهتان خبر می‌دهم.» از مغازه بیرون می‌آمدم که **مجید آقا** گفت: «اگر فروشم برود بالا، پول تو هم بیشتر می‌شود.»

راه افتادم سمت خانه. فکرم حسابی مشغول بود. من اگر کل تابستان راهم کار می‌کردم، نمی‌توانستم به **امیرحسین** کمکی بکنم. شاید اگر از هر خریدی درصد می‌گرفتم، اوضاع بهتر می‌شد، اما باز هم پول عمل جور نمی‌شد. از ناراحتی ضربه محکمی به سنگی که جلوی پایم بود، زدم. سنگ به گربه کنار مغازه **اوس اسماعیل** خورد. گربه جیغ‌کشان از درد پرید بالا و محکم خورد به سطل آشغال فلزی کنار مغازه. در کسری از ثانیه در سطل آشغال چند دوری روی زمین چرخید و با صدا افتاد. همین موقع بود که صدای یک آخ بلند شد.

دویدم پشت پنجره مغازه. **اوس اسماعیل** دستش را گرفته بود و خون از میان انگشت‌هایش چکه می‌کرد. نگاهی به این طرف و آن طرف مغازه انداختم. تا چشمم به جعبه کمک‌های اولیه افتاد برش داشتم و کنار **اوس اسماعیل** نشستم. باند را برداشته بودم که **اوس اسماعیل** گفت: «فکر نکنم کار دستم با باند حل بشود.»

درست می‌گفت. بین انگشت شست و سبابه اوس اسماعیل بریده بود و بخیه لازم داشت. **اوس اسماعیل** مغازه را به من سپرد و به درمانگاه رفت. یکی دو ساعتی مغازه بودم که با دست باندپیچی شده برگشتم. خسته روی صندلی نشست و به الوارهای چوب نگاه کرد و گفت: «با این دست دیگر نمی‌توانم کار مشتری‌ها راره ببندازم.»

شرمنده نگاهش کردم و گفتم: «فکر می‌کنم تقصیر من شد.»

اخمی کرد و گفت: «تقصیر تو؟ تو که تازه به من لطف هم کردی.»

طاقت نیاوردم و همه ماجرا را برای **اوس اسماعیل** تعریف کردم. از چهره پردرد **امیرحسین** تا قولی که داده و سنگی که پرانده بودم. **اوس اسماعیل** به دستش نگاه کرد و پرسید: «نجاری بلدی؟»

گفتم: «یک چیزهایی بلدم. سال پیش درس مهارت‌مان کارگاه نجاری بود.»

پرسید: «می‌توانی برش بزنی؟»

گفتم: «بله.»

گفت: «پس تا این بخیه‌ها جوش بخورد تو بشو شاگرد من. من اندازه‌ها را می‌دهم و تو برش بزنی. حقوق یک ماهت را هم پیش می‌دهم؛ به شرط اینکه تا سه ماه هر روز ساعت هشت صبح اینجا باشی.»

از خوش حالی در پوست خودم نمی‌گنجیدم، اما چهره **اوس اسماعیل** جور دیگری بود. نگاهی به الوارها انداخت و گفت: «اما باز هم وقت کم می‌آورم. جواب مردم را چی بدهم؟»

یاد **سعید** و **علی** و **رهام** افتادم. با خودم گفتم اگر به آنها بگویم، به خاطر **امیرحسین** نه نمی‌آوردند. به **اوس اسماعیل**

گفتم: «دوستانم هم می‌آیند کمک. برش با من، کار چسب و سمباده هم با آن‌ها. اصلاً شما فقط نظارت کن.»

روی لب‌های **اوس اسماعیل** لیخند کم جانی نشست. **سعید** و **رهام** و **علی** نه نیاوردند. البته سختشان بود، اما مرد بود و قولش. اصلاً بحث رفاقت بود. **امیرحسین** هر روز حالش بدتر می‌شد. جای نه برای هیچ کدامان نبود.

از فردای آن روز هشت صبح تا هشت شب مغازه نجاری بودیم. غروب دیگر نای حرف زدن هم نداشتیم. لباس‌هایمان پراز خاک اره بود؛ حتی توی حلقمان. اما از ته دل خوش حال بودیم. امیدمان هم به این بود که آخر ماه حقوقمان را می‌گیریم و به مادر **امیرحسین** می‌دهیم. هرچند کم بود و خرج عمل نمی‌شد، اما باری را از دوشش برمی‌داشت.

هنوز آخر ماه نشده بود که **اوس اسماعیل** حقوق سه ماه همه‌مان را داد. گفت: «به خاطر نیتی که داشتید و می‌دانم عجله دارید. تا امروز هم دستم تنگ بود و گرنه زودتر می‌دادم.»

حقوقمان را یک کاسه کردیم و نمی‌دانم چطور خودمان را به در خانه **امیرحسین** رساندیم. تا مادرش در را باز کرد، کارت بانکی را جلوی صورتش گرفتم و گفتم: «الوعدہ وفا.»

حالا که به روز ملاقات **امیرحسین** فکر می‌کنم، نمی‌دانم باید از دست **سعید** و خودم کفری باشم یا نه. **سعید** و **علی** و **رهام** اره و سمباده‌ای می‌کشند که نگو. **اوس اسماعیل** هم با لیخند از کنار میز برش رد می‌شود. حال **امیرحسین** بهتر است و از همه مهم‌تر ما برای خودمان کسب درآمد داریم.

## دست‌درازی

تقی شجاعی

از خودش بر جای خواهد گذاشت که بعید است این چهره توی قاب‌های سه در چهار آفرینش جا بگیرد و تبار آینده‌اش با نگاه به عکسش یک تبارک‌اللهی چیزی به روح سرگردانش نثار کنند. نمونه این نوع شخصیت‌ها را ما حتی در پسرهای شاهان و آقازاده‌های بسیاری دیده‌ایم. همین الان هم اگر خیلی روشن‌دل نباشیم می‌توانیم ببینیم.

در زمان ما این احساس و این نیاز با کارهای مهارتی-دستی یا یادگیری یک مهارت و هنر خاصی در ایام فراغت رفع می‌شد. و ما -روی شما به دیوار- چقدر شیرکف می‌شدیم از گرفتن همین شندرغاز حقوق روزانه‌ای که از این کارها کسب می‌کردیم. الان اما ما مدنی‌تر شدن جامعه، پول‌درآوردن غیربدنی‌تر شده است. به طوری که طرف این احساس نیاز نوجوانی برای استقلال مالی یا کسب‌وکار را در همان چهاردیواری خانه و چه بسا زیر پتوی خز گلبافت خفه می‌کند. یکهو می‌بینی روی تختش ولو شده و با انگشت پسندش (لایکش) درحال درآمدزایی است. یا آنکه مشغول تولید محتوای خز است تا به وب‌نویسی (بلاگری) چیزی تبدیل شود و از این طریق در مسابقه پول‌درآوردن شرکت می‌کند.

ما البته بخیل نیستیم. نوش جانمان. فقط چیزی که در هر کسب‌وکاری باید به آن توجه داشت این است که هر کسب‌وکاری باید از پشتوانه مهارت، خلاقیت و پشتکار برخوردار باشد تا به یک نقطه امن برسد. تکیه به کسب‌وکارهای سطحی و کشتی که هیچ مهارت و هنری را در ما تقویت نمی‌کنند و فقط باعث گردش بی‌فایده در فضای مجازی می‌شوند، هیچ‌گاه نمی‌توانند نقطه امن زندگی ما باشند و عاقبت ما را به یک زندگی متعادل رو به تکامل سوق دهند. از ما گفتن بود.

بچه که بودیم، نه فقط پایمان را جلوی بابایمان دراز نمی‌کردیم، خیلی وقت‌ها رویمان نمی‌شد دستمان را هم پیشش دراز کنیم. تا به یک استخوان‌بندی قابل قبولی برسیم، می‌رفتیم برای خودمان کاری دست و پا می‌کردیم تا دستمان توی جیب سوراخ خودمان برود، نه توی جیب رفوشده بابایمان.

تابستان‌ها، با آنکه علم تعطیل بود، ولی ثروت داشت کار خودش را می‌کرد. گرچه تعطیل بودیم، ولی این‌قدر حالی‌مان بود که بیکار توی خانه لم ندهیم و پدرِ مادرمان را با درآوردن حرصشان و پرت‌کردن لنگه دمپایی‌هایشان به سمت نشیمنگاهمان اذیت نکنیم. آن زمان پول درآوردن قانون مشخصی داشت. باید آن‌قدر فشار به جاهای مختلف بدنت وارد می‌شد که کمر و ستون فقرات و سایر آجرهای بدنت بهت نپسند (دیسلایک) نشان بدهند.

طبیعت دوره نوجوانی همین است. نوجوان‌ها معمولاً این‌طوری‌اند که وقتی کمی شماره کفش پایشان بیشتر می‌شود، این احساس ناخودآگاه بهشان دست می‌دهد که حالا دیگر وقتش است که یک تکانی به خودم بدهم و یک اثری در جهان دوروبرم از خودم تولید کنم. تا حالا هرچی از جیب بابایمان خوردیم بس است، از این به بعد باید خودمان هم، هرچند به مقدار بخوریم، یک دستی توی جیب‌پرکردن داشته باشیم.

این احساس به خودی خود نشانه بلوغ و سالم بودن طرف است. یعنی هرکس این احساس را نداشته باشد، با احترام به تمام مفت‌خورهای تاریخ، به نظر می‌رسد که قوه مفت‌خوری در وی قوی‌تر از سایر قوا رشد کرده است و اگر جلوییش را نگیرد، یک شخصیت کاریکاتوری





## به کشتارگاه خلاقیت خوش آمدید!

رازهایی از بردگی نوین

محمد رضازوندی

آیا تا به حال به این موضوع فکر کرده‌اید که سرنوشت همه ایده‌های درخشان و رؤیاهای دیوانه‌وار شما چیست؟ احتمالاً فکر می‌کنید آخرش کسب‌وکار خودتان را راه می‌اندازید و صاحب شرکت نوآفرین (استارت‌آپ)، یا مغازه و کارگاه خفن خودتان می‌شوید. اما خطری در کمین است: تبدیل شدن به یک کارمند معمولی! نشانگان (سندروم) عجیب و غریبی به نام «ساعت هفت تا شانزده» که متأسفانه به شدت مُمسری و کشنده است؛ نه برای جسم، بلکه برای خلاقیت شما!

علامت‌های اولیه این نشانگان (سندرم) چیست؟ بسیار ساده است: صبح‌ها با زنگ ساعت از خواب می‌پری؛ نه به شوق خلق ایده‌های جدید، بلکه از ترس دیر رسیدن به اداره. سپس لباس‌های بی‌ریخت اداریات را می‌پوشی که بوی واگن‌های انتهایی مترو را می‌دهند. درنهایت هم وظیفه خطیر روزانه‌ات را آغاز می‌کنی: پرستاری از میز کار عزیزت و فشار دادن دکمه تکرار باچشمان بسته.

کارمندهای معمولی روبات‌های دوپا و خنثایی هستند که سوختشان از قهوه تأمین می‌شود و مهم‌ترین وظیفه‌شان، زنده‌ماندن تا ساعت ناهار است. آن‌ها بهترین سال‌های زندگی و ناب‌ترین ایده‌هایشان را با یک حقوق بخور و نمیر ماهانه طاق

### نقد فرهنگی

می‌زنند. تنها خلاقیت باقی‌مانده در کارمند معمولی این است که چطور با به‌روزترین ترفندهای جاسوسی، یک ساعت زودتر از اداره بزند بیرون و رئیسش را خیلی تمیز بپیچاند!

اما در دنیای کسانی هم پیدا می‌شوند که از کشتارگاه خلاقیت جیم شده‌اند و به این سندرم هولناک مبتلا نیستند؛ آن‌ها «کارآفرین» هستند. کارآفرین‌ها به جای اینکه منتظر بمانند کسی به آن‌ها بگوید چه کنند، تصمیم می‌گیرند چه اتفاقی در دنیا بیفتد. آن‌ها قرار نیست آجر ساختمان دیگران باشند و می‌دانند اوستا بنا و برج‌ساز هستند! کارآفرین‌ها دکمه تکرار را با پتک می‌شکنند. آن‌ها مشکلات را نمی‌بینند، بلکه فرصت‌هایی را می‌بینند که با ایده‌هایشان می‌توانند دنیا را تغییر دهند.

آن‌ها حتی اگر کارمند هم باشند یک کارمند خلاق و پرانرژی هستند که کارهای کوچک و تکراری را به پله رشد خودشان و دیگران تبدیل می‌کنند.

ببینم حالا تو کارمند معمولی هستی یا کارآفرین؟ می‌خواهی تماشا کنی چطور ایده‌هایت زیر توده‌ای از پوشه‌های اداری دفن می‌شوند یا از روی تخت مثل سامورایی بلند می‌شوی و با ایده‌های ناب، امپراتوری کوچکی می‌سازی؟

## مقدمه بنویس مثل آب نبات چوبی؛ شیرین و جذاب!

گام چهارم

سمیرا اسکندریپور

### مقدمه چیست و چرا این قدر مهم است؟

مقدمه اولین چیزی است که خواننده می‌بیند؛ مثل دم در خانه وقتی مهمان می‌خواهد وارد بشود. اگر در را محکم ببندی و بگویی: «نمی‌خواهم بیایی»، معلوم است که مهمان نمی‌ماند! ولی اگر لبخندی بزنی و بگویی: «بفرما تو، چایی درست کردم»، خب همه دوست دارند داخل بشوند. پس مقدمه باید خواننده را جذب کند و بگوید: «مطالعه این نوشته ارزش وقت گذاشتن دارد!»



سلام به همه نویسندگانی که جوان و جسور! شما که تا حالا کلی موضوع پیدا کرده‌ای، ایده چیده‌ای و طرح کلی کشیده‌ای، حالا وقت آن است که بروی سر اصل مطلب؛ یعنی مقدمه! چطور مقدمه‌ای بنویسیم که خواننده پیوسته بخواهد به خواندن ادامه بدهد؟ اگر مقدمه نوشته‌ات مثل قهوه بدون شکر باشد، خیلی‌ها سریع می‌روند سراغ چایی یا خامه! ولی اگر شیرین و جذاب باشد، آن وقت همه می‌مانند و تا آخر نوشته‌ات را می‌خوانند!

### چرا مقدمه باید مثل آهن‌ربا باشد؟

چون اولین برخورد مهم است. اگر خوب نباشد، بقیه نوشته را هم نمی‌خوانند. مقدمه کمک می‌کند موضوع را معرفی کنی؛ بدون اینکه یک‌طرفه گیج بشود. فقط یادت باشد باید تلاش کنی که ادامه‌اش هم به همان خوبی مقدمه باشد!

## روش‌های طلایی نوشتن مقدمه جذاب



۱. با یک سؤال جالب شروع کن.

مثلاً:

- تا حالا فکر کردی چرا تابستان همیشه این قدر زود می‌گذرد؟  
- دوست داری بدانی راز دوست‌های خوب چیست؟  
سؤال‌ها ذهن خواننده را به کار می‌اندازند و او می‌خواهد جوابشان را در متن پیدا کند.

## نکته مهم:

• مقدمه‌ها را ساده و واضح بنویس؛  
مثل غذای ساده مامان بزرگ که همه دوست دارند.  
• نه اینکه جوری بنویسی که همه فکر کنند باید دکتر بگیرند تا بفهمند چی نوشته‌ای!



## اشتباه‌های رایج در نوشتن مقدمه



• مقدمه طولانی و خسته‌کننده (مثل سخنرانی بی‌وقفه استاد)؛  
• نپرداختن به موضوع اصلی و پریدن وسط داستان؛  
• مقدمه بی‌ربط که اصلاً ارتباطی با متن ندارد (مثلاً مقدمه درباره فوتبال، ولی متن درباره کتاب)؛  
• استفاده از جمله‌های خیلی سخت و رسمی (نگذار خواننده برود قهوه بخورد تا بیاید ادامه بده)؛

## ۲. جمله‌های کوتاه و قدرتمند بنویس.

مثلاً:

- تابستان فقط گرما نیست، یک فرصت است.  
- دوستی مثل چایی است؛ باید درستش کنی تا شیرین بشود.  
جمله‌های کوتاه مثل پتک هستند که مستقیم به مغز خواننده می‌خورند.



## راز نهایی مقدمه نویسی

مقدمه فقط معرفی نیست، دعوت‌نامه است! با یک شروع جذاب خواننده را دعوت کن که به دنیای نوشته‌ات بیاید و با تو همراه شود. مثل وقتی که دوست را برای یک مهمانی متفاوت دعوت می‌کنی و قول عصرانه‌ای خوب را به او می‌دهی.



## تمرین امروز

موضوع: «مقاومت».

امروز سعی کن مقدمه‌ای برای موضوع مقاومت بنویسی. از یکی از روش‌هایی که گفتیم استفاده کن: سؤال؛ جمله کوتاه؛ داستان؛ ضرب‌المثل. می‌توانی حتی هر چهار روش را توی چهار خط امتحان کنی و ببینی کدام جذاب‌تر است.  
شماره بعدی اصل مطلب نوشتن را می‌فهمی.



## ۳. داستانی خیلی کوتاه تعریف کن.

مثلاً:

- یادم می‌آید تابستان پارسال کنار حوض خانه بودم که بادبادکم پاره شد و...  
داستان‌های کوتاه، خواننده را وارد فضای نوشته می‌کنند.  
۴. از جمله‌ای معروف یا ضرب‌المثل استفاده کن.

مثلاً:

- هر که طاووس خواهد، جور هندوستان کشد.  
- کار امروز را به فردا مینداز.  
این جمله‌ها باعث می‌شوند مقدمه‌ات حسابی خوش دست و خوش قول بشود!



## مردی که با قلمش رهگذر دل‌ها شد!

عباس حق خواه



«دانش‌آموز»، «سروش نوجوان» و «سروش کودکان»، نشان داد که یک «مدیر فرهنگی» به تمام معناست؛ یعنی علاوه بر نگارش، بستر را برای رشد و پرورش استعدادها و دیگر نیز فراهم می‌کند.

حال به سراغ آثار برجسته‌شان برویم. «آنک آن یتیم نظرکرده» رمانی مذهبی درباره زندگی پیامبر اسلام (ص) است که به زبان عربی نیز ترجمه و در بیروت و بعلبک منتشر شده است. این موضوع یعنی قلم ایشان، مرزهای جغرافیایی را هم درنوردیده و به دیگر فرهنگ‌ها نیز رسیده است.

«مهاجر کوچک» نیز یکی دیگر از آثار پرتعداد ایشان است که شش جایزه ادبی را از آن خود کرده است. این کتاب داستان پسری جنگ‌زده را روایت می‌کند؛ موضوعی که از عمق نگاه ایشان به مسائل اجتماعی حکایت دارد و ثابت می‌کند که قلمشان فقط در دنیای خیال‌پردازی سیر نمی‌کند، بلکه به واقعیت‌های تلخ زندگی نیز می‌پردازد.

و اما برای نوجوانان، «شهری که مردم آن با زانو راه می‌رفتند!»، داستان جهانگردی است که به شهری عجیب می‌رسد. به راستی چه چیزی باعث می‌شود مردم شهری با زانو راه بروند؟ حتماً سرشار برای این کارش دلیل «عمیق فلسفی» پیدا کرده است که خواننده را تا پایان داستان کنجکاو نگه می‌دارد. اگر بخواهید با شیرینی‌های زبان فارسی آشنا شوید، «کک به تنور» را بخوانید. بازآفرینی داستان عامیانه‌ای از دوستی مورچه و کک، با بازی‌های زبانی و ضرب‌آهنگی که کودکان را به وجد می‌آورد. این کتاب ثابت می‌کند که ایشان در بازنویسی قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه نیز «استادکار» است.

از جایزه‌ها و افتخاراتش هم که برایتان نگوییم؛ از شمارش گذشته است: «جایزه» در سال ۱۳۶۱ به‌عنوان کتاب برگزیده سال، «هستم اگر می‌روم» به‌عنوان کتاب برگزیده شورای کتاب کودک، و جایزه‌های متعدد برای «مهاجر کوچک» و «آنک آن یتیم نظرکرده». حتی در سال ۱۳۸۵، به‌عنوان «منتقد برگزیده سال» خائنه کتاب ایران انتخاب شدند. این‌ها همه نشان می‌دهند که آقای سرشار در هر حوزه‌ای ردپای زرینی از خود به‌جا گذاشته است. رهبر انقلاب نیز در سال ۱۳۸۵ درباره ایشان فرمود: «آقای سرشار حق بزرگی برگردن ادبیات داستانی انقلاب دارند.»

محمد رضا سرشار مردی است که با قلمش دل‌ها را فتح کرد. او نه تنها یک نویسنده، بلکه استاد، منتقد، گوینده و «رهگذر دانا» در مسیر پرفرازونشیب فرهنگ و ادب این سرزمین است و این‌ها همه نمی‌تواند آثار و توانایی‌های ایشان است.

بیا بید به سراغ مردی برویم که نام مستعارش رضا رهگذر است، اما درحقیقت، او نه رهگذری عادی، بلکه رهگذر دائمی و پرتلاش کوجه‌های پر پیچ‌وخم ادبیات ایران بوده و هنوز هم هست! محمد رضا سرشار، متولد ۲۳ خرداد ۱۳۳۲ در کازرون است. کازرون شهری است که به قول سعدی، «هوایش معتدل» است و شاید همین اعتدال، به ایشان کمک کرده تا هم در عرصه داستان‌نویسی، هم در زمینه پژوهش، نقد و گویندگی رادیو، به تعادل و تبحر خاصی دست یابد.

اولین جرقه‌های قلمش در سال ۱۳۵۲ در یک مجله هفتگی زده شد و اولین کتابش در سال ۱۳۵۵ به چاپ رسید. یعنی قبل از انقلاب هم دستی بر آتش داشت و حتی داستان‌هایشان، زبان اعتراض به سیاست‌های آن زمان بود؛ تا جایی که زندان را هم تجربه کرد. این نشان می‌دهد که قلم ایشان نه فقط برای سرگرم کردن، بلکه برای بیدار کردن نیز به کار می‌رفت.

پس از انقلاب هم که دیگر سیل آثارشان جاری شد و بیش از ۱۴۰ عنوان کتاب در قالب داستان، پژوهش، نقد و مباحث نظری ادبی، چه تألیف و چه ترجمه، برای کودکان، نوجوانان و حتی بزرگسالان منتشر کرد. این حجم از کار، آدم را یاد ضرب‌المثل «پرکاری از برکات است» می‌اندازد!

اما اجازه دهید به یکی از نقاط عطف درخشان زندگی ایشان اشاره کنم: «قصه ظهر جمعه!» این برنامه رادیویی، به مدت ۲۰ سال (از ۱۳۶۴ تا ۱۳۸۴) با صدای گرم و روایت شیرین ایشان، جمعه‌های بسیاری از خانواده‌های ایرانی را دلنشین‌تر کرد. ایشان به نوعی «جادوگر جمعه‌ها» بودند که با قصه‌هایشان، کودکان را میخکوب رادیو می‌کردند و بزرگ‌ترها را هم به یاد دوران کودکی‌شان می‌انداختند. الحق که صدای ایشان، شبیه لالایی دل‌نشینی برای ظهر جمعه بود؛ اما نه برای خوابیدن، بلکه برای غرق شدن در دنیای داستان!

سرشار نه تنها نویسنده است، بلکه در عرصه روزنامه‌نگاری نیز حضوری فعال دارد. او با بنیان‌گذاری ماهنامه‌هایی چون «قلمروی ادبیات کودکان» و «سوره نوجوانان» و سردبیری مجله‌هایی نظیر

پاتوق

# طنز



اسماعیل امینی



مهدی فرج اللهی



نسیم عرب امیری  
دبیربخش طنز



معصومه پاکروان



مهدی استاد احمد



عبدالله مشدی

شعر طنز

# بلند پروازی

مهدی استاد احمد

ای جوان! ای انرژی ات بالا  
ای فراری ز گوشتی و لالا

ای که داری بلند پروازی،  
آرزوهای جالب و والا

ای که خواهی شنا کنی سرسخت  
تا سر چشمه چون قزل آلا

ای که داری سر خرید زیاد  
از چی آنلاین یا چی کالا

ای که خواهی در آوری پول و  
بروی توی جمع خوشحالا

راه آن کسب دانش و فن است  
نه در آینده، در همین سالا

سعی کن اندکی فراگیری  
صنعت و کسب و کار از حالا

# شغل خوبی است...

نسیم عربامیری

می نویسی ز عشق ناکامت  
آرزوهای بی سرانجامت

با همین چند شیوه و تکنیک  
می شود حس عده‌ای تحریک

عمق درد تو را که می دانند  
صفحات را همیشه می خوانند

بعد با اندکی تلاش دگر  
می روی پله پله بالاتر

فلذا از سطوح بالایی  
تا کلینیک‌های زیبایی

چون که داری تسلط بالا  
روی اذهان و فکر آدم‌ها،

می کنند از تو توی هر کاری  
دعوت ویژه‌ای به همکاری

توی تبلیغ کار خود به خصوص  
با حقوق و شرایط مخصوص

لاجرم می روی و می بینی  
شغل خوبی است شغل آدمینی!

سال‌ها پیش توی این کشور  
بود انواع شغل‌ها کمتر

پر شده بود آن زمان ایران  
از کشاورز و کاسب و دهقان

حال هر روزه شغل‌های زیاد  
توی این خطه می شود ایجاد

«گریه کن» در کنار سنگ مزار  
«آگهی نصب کن» سردیوار

می شود ثبت با تلاش بشر  
دم به دم شغل‌های جالب‌تر

بین این شغل‌های شیک و نوین  
حرفه‌ای هست نام آن: «ادمین»

بی نیاز از اداره و دفتر  
فارغ از هر مدیر و بالاسر

می نشینی مقابل لپ‌تاپ  
می گذاری دو پست جالب و تاپ

می نویسی به حال آزرده  
آه! افسوس! گربه‌ام مُرده!

## شگردهای طنزنویسی

### آشنایی با

### خونسردی و

### انفعال

اسماعیل امینی

یک نفر که خیلی مرتب و خوش لباس است، روی نیمکت بوستان نشسته است، اما کارگر نقاش می‌خواهد نیمکت را رنگ کند. کارگر به او نمی‌گوید که از جایش بلند شود. آن فرد خوش لباس هم با آنکه سطل رنگ و قلم نقاشی را می‌بیند، همان طوری خیال و خونسرد نشسته است.

کارگر نقاش نیمکت را رنگ می‌کند و می‌رسد به مرد خوش لباس. او را هم رنگ می‌کند، اما مرد هیچ واکنشی نشان نمی‌دهد.

بعد از رفتن کارگر، مرد دستمالی از جیبش درمی‌آورد و صورتش را پاک می‌کند. بعد دستمال را با دقت مرتب می‌کند و در جیبش می‌گذارد.

- آقا اجازه! چرا این همه درازنویسی می‌کنید؟ چرا آب به مطلب می‌بندید؟ اینجا جلسه آموزشی است یا میزگرد تلویزیونی؟

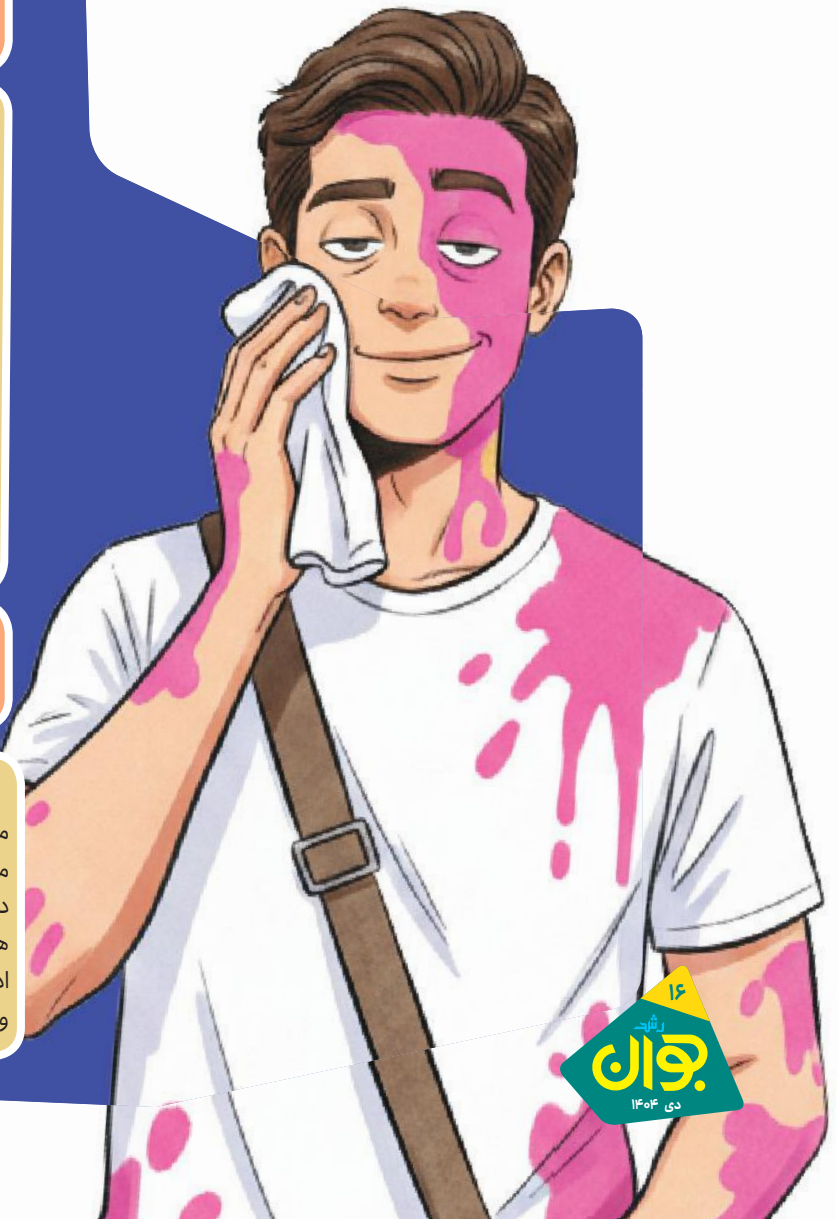
نمی‌خواستم آب به مطلب بیندم، منظورم از این درازنویسی و بیان جزئیات این بود که ناسازگاری میان آرامش آن دو نفر را با آن اتفاق عجیب نشان بدهم؛ یعنی رنگ زدن به نیمکت و مردی که روی نیمکت نشسته، و بی‌خیالی کارگر نقاش و آن کسی که لباس‌ها و سر و صورتش رنگی شده است. نمونه‌هایی از این نوع طنزآفرینی را در فیلم‌های کمدی بسیار دیده‌ایم:

- کسی که کیک به صورتش پرت شده، لیخند می‌زند و با انگشت از خامه روی صورتش برمی‌دارد و می‌خورد.

- راننده‌ای که ماشینش در باتلاق افتاده، برف‌پاک‌کن می‌زند که شیشه جلور تمیز کند.

- آقا اجازه! ما الان داریم طنزنویسی می‌آموزیم یا فیلم کمدی تعریف می‌کنیم؟ چرا این قدر مطلب را می‌پیچانید

بسیاری از موقعیت‌ها و حرف‌های طنزآمیز با «غافلگیری»، مخاطبان را می‌خندانند. یعنی جمله‌های مقدماتی، فضای محیط، حال و هوای توصیف‌ها و روال گفت‌وگوها و رخدادها در ما انتظاری ایجاد می‌کنند که توقع داریم ادامه منطقی ماجرا همان‌طوری باشد که ما حدس می‌زنیم. اما طنزنویسان، در ادامه ماجرا همه را غافلگیر می‌کنند و می‌خندانند. «خونسردی و انفعال» یکی از روش‌های غافلگیری مخاطبان است.



- آقا اجازه! خونسردی را فهمیدیم، اما لطفاً مراقب احوال ما باشید و کلمه‌های سختی مثل انفعال را به کار نبرید.

انفعال یعنی بی‌خیالی و بی‌اعتنایی. یعنی واکنش نشان ندادن، کاری نکردن و اقدام نکردن.

- آقا اجازه! فهمیدیم. لطفاً آتش بس بدهید.

بیاید برای طنزآفرینی با «خونسردی و انفعال» کمی تمرین کنیم. اول این نمونه‌ها را ببینید:

- گوشی‌ام را گم کرده‌ام. از یابنده تقاضا می‌کنم از آن خوب مراقبت کند تا دوباره گم نشود، چون غصه می‌خورد.

- به سرو گفت کسی، میوه‌ای نمی‌آری؟ جواب داد بلی، میوه‌ای نمی‌آرم.

- گرگ تیزدندان به بره زیبا گفت من گرگم و می‌خواهم تو را بخورم. بره لبخند زد و گفت: چه عالی! اجازه بده بروم از مامانم اجازه بگیرم و برگردم.

- شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل، چه حالی می‌دهد تا صبح خوابیدن لب ساحل

حالا این تمرین‌ها را با آرامش و خونسردی ادامه بدهید و کامل کنید:

- رانندهٔ خشمگین پشت چراغ قرمز مدام بوق می‌زند، پلیس به طرف او می‌رود و...

- چنان به موی تو آشفته‌ام، به بوی تو مست ...

- بی‌تو مهتاب شبی باز از آن کوچه گذشتم ...

- یک نفر در رستوران نشسته و غذا می‌خورد، یکی دیگر می‌آید و غذايش را برمی‌دارد...

برای ادامه دادن این نوشته‌ها، اولین چیزی را که به ذهنمان می‌رسد بنویسیم، اما احتمالش زیاد است که اگر کمی فکر کنیم، ادامه‌ای بهتر و بانمک‌تر پیدا کنیم. از آن مهم‌تر این است که چیزهایی را که قبلاً دیده‌ایم و شنیده‌ایم، تکرار نکنیم.

می‌توانیم برای پیدا کردن مضمون‌های جالب و خلاق، به کلمه‌های مقدمه‌ها و تداعی‌ها و تناسب‌های آن کلمه‌ها دقت کنیم. چند ادامهٔ پیشنهادی برای یکی از تمرین‌ها می‌نویسم، ببینید کدام را می‌پسندید.

- رانندهٔ خشمگین پشت چراغ قرمز مدام بوق می‌زند. پلیس به طرف او می‌رود و...

(۱) می‌گوید، با بوقش خریده‌ای! (تکراری است از آنچه قبلاً شنیده‌ایم).

(۲) چه آهنگ جالبی! چه سلیقهٔ خوبی دارید!

(۳) دست دراز می‌کند و با راننده دست می‌دهد، صدای بوق خود به خود قطع می‌شود.

(۴) سوتش را به راننده می‌دهد و می‌گوید، از این استفاده کنید تا بوقتان خراب نشود.

# بابای عزیزم سلام

عبدالله مقدمی



باز هم به قول خودتان کار دزدیدن ندارند؛ حتی حال بلند شدن از تختخوابشان را هم ندارند. خواستم بگویم باباجان عزیزم! اولاً این طور که از زبان بابابزرگمان شنیده‌ایم، شما هم چندان با اشتیاق سر کار نمی‌رفتید و فشارهای بابابزرگ و احتمالاً گفتن این جمله که «بچه‌های امروز (یعنی دیروز) به درد کار کردن نمی‌خورند و بچه‌های دیروز (یعنی پریروز) خوب کار می‌کردند»، روی کارتان تأثیر گذاشته است! ثانیاً ما بچه‌های امروز هم کار کردن را دوست داریم، اما کارها کمی عوض شده‌اند و فقط توی مکانیکی و خیاطی و بقالی و چقالی خلاصه نمی‌شوند. مثلاً خود من دوست دارم یک بازی باز بشوم که خارجی‌ها به آن می‌گویند «گیم»؛ یعنی توی خانه بنشینیم، بازی کنیم و پول بگیریم. حالا درست است که احتمال این موفقیت یک در میلیون است، اما صفر که نیست! پسرخاله‌ام هم دوست دارد «خمیرله‌کن» بشود که خارجی‌ها به آن می‌گویند «اسلایم». یعنی این طوری که جلوی دوربین شبکه‌های اجتماعی بنشیند و هی خمیر یا همان اسلایم له کند و بقیه هم بنشینند و ویدئو را ببینند و پسرخاله من پول دار شود، که خب احتمال موفقیتش یک در میلیارد است و اوضاعش از من هم بدتر است.

اما به هر حال خواستم گفته باشم، من و پسرخاله‌ام بیکار ننشسته‌ایم و هرکدامان داریم به یک کسب‌وکار و هنر و مهارت فکر می‌کنیم و به قول گزارشگرهای فوتبال، رؤیای پردازی می‌کنیم، تا حالا ببینیم بعداً چه می‌شود!

شما و شوهرخاله‌جان دیروز وقتی داشتید از هنرهای دوران کودکی‌تان تعریف می‌کردید، ما بچه‌ها همه ساکت بودیم و گوش می‌کردیم. یعنی همان طور که خودتان در جریانید، مجبور بودیم که ساکت باشیم و گوش بکنیم، چون چند دقیقه قبل، با یک اخطار برق‌آسا، همه وسایل الکترونیک دوروبر ما بچه‌ها را گرفته بودند و حتی دورفرمان (ریموت کنترل) تلویزیون را هم برایمان باقی نگذاشته بودید. یعنی اصلاً ما چاره‌ای نداشتیم، مگر اینکه به حرف‌های شما گوش کنیم. شما دو نفر هم که به قول خودتان دور گرفته بودید و همین طور رگباری داشتید از خاطره تابستان‌هایی تعریف می‌کردید که سر کار می‌رفتید و به قول خودتان فنی می‌شدید و کار یاد می‌گرفتید و شاگردی و پادویی می‌کردید. یک خط در میان هم این نکته را به ما بچه‌ها یادآوری می‌کردید که آن وقت‌ها با چه سختی‌هایی از مکانیکی تا خیاطی و اتوشویی کار کرده بودید، تا در آینده کسب‌وکاری برای خودتان داشته باشید و محتاج دست این و آن نباشید.

این‌ها را گفتم که گفته باشم، حواسم به حرف‌هایتان بوده و خیلی هم به قول خودتان استفاده کردیم، اما حالاً می‌خواهم در یک مورد که دیروز شما گفتید و باجناق‌تان تأیید کرد، حرف بزنم. البته دیروز من می‌خواستم حرف بزنم، اما چون باجناق نداشتم، ترسیدم کسی حرفم را تأیید نکند. شما دیروز گفتید که بچه‌های امروزی مثل بچه‌های دیروزی شوق شاگردی و پادویی و کار یادگرفتن یا

# کنکوری هم کنکوری‌های قدیم

معصومه پاکروان



بخوابم، زیاد بخوابم یا دعا در جیبم بگذارم، یا بگویم در جمع شمانمی‌توانم تمرکز کنم.»

تا اینجای کار، ساعت‌ها گذشته بود و من هنوز حتی یک فرمول ساده هم حفظ نکرده بودم، اما می‌توانستم از عطر قهوه و صدای پیچ‌پیچ عمه‌ها و خاله‌ها انرژی بگیرم. عمه‌جان یک‌دفعه گفت: «من یک نسخه‌ی طلایی دارم. هر روز صبح، قبل از مطالعه، باید با موزیک کلاسیک مدیتیشن و مراقبه کنی. تحقیقات ثابت کرده‌اند حافظه با مدی تقویت می‌شود!»

باباخان چشمانش را درشت کرد: «مدی چی‌چی؟! ما که این کارها را نمی‌کردیم. من خودم با دوی صبحگاهی درس یاد می‌گرفتم.»

مامان‌خانم گفت: «مدی؟ نه بابا! تو باید فقط قهوه بخوری و تمرکز کنی.»

دایی‌جان خنده‌های بلند سر داد: «یا جدول حل کن، یا دعا کن!»

و من همچنان روی صندلی نشسته بودم؛ کتاب شیمی روی میز، چشم‌هایم سرگردان بین فرمول‌ها و فامیلی که همدیگر را نقد می‌کردند، و دلم می‌خواست یک جایی بنویسم: لطفاً بگذارید بروم در سکوت درس بخوانم!

ساعت از شش عصر گذشته بود و من هنوز حتی یک فرمول ساده هم یاد نگرفته بودم، ولی توانستم: در سه دقیقه هم‌زمان قهوه بخورم، روغن زیتون بنوشم، یک مراقبه کوتاه انجام دهم، جدول حل کنم و دعای ننه‌جان را در جیب نگه دارم.

و در نهایت، مشکل تمرکز نه تنها حل نشد، بلکه ذهنم از سرگیجه توصیه‌ها پیچیده‌تر شد، و من ماندم و یک عالمه راهکار عجیب و خنده‌دار، و یک‌آه عمیق که تنها با خنده می‌توانست سبک کند این آشوب را، و باباخانی که گفت: «کنکوری هم کنکوری‌های قدیم!»

دیروز همه فامیل در حال حرف‌زدن و گفتن و خندیدن بودند و من باید طبق معمول وسط سروصدای حرف‌زدن و تلویزیون دیدن و تخمه‌شکستنشان درس می‌خواندم. چشم‌هایم پراز فرمول، دلم پراز فشار روانی و مغزم پراز هیچ‌چی! یکی پرسید: مشکل چیست، و همان‌جا بود که آهی کشیدم و گفتم: «مشکل این است که تمرکز ندارم. هرچه می‌خوانم، در ذهنم نمی‌ماند.»

هنوز جمله‌ام تمام نشده بود که باباخان از پشت گوشی‌اش گفت: «تو باید هر روز از پنج صبح بیدار شوی، دو مشت آب یخ به صورتت بزنی، دوی صبحگاهی بزنی، بعدش یک ساعت هم با صدای بلند فرمول‌ها را تکرار کنی. آن وقت ببین فرمول‌ها خودشان در مغزت جای می‌گیرند یا نه!»

مامان‌خانم که داشت سماور را روشن می‌کرد، مداخله کرد و گفت: «این چه نسخه‌ای است که می‌دهی؟! هیچ مغزی بدون قهوه روشن نمی‌شود. باید روزی سه فنجان قهوه بخورد تا ببینید حافظه‌اش چقدر بهتر می‌شود!»

عمه‌جان با شور وارد شد و با اصرار گفت: «نه، نه، نه! قهوه؟ آب یخ؟ همه بی‌فایده است. هر روز دو قاشق روغن زیتون بخور. حافظه‌ات مثل آینه صیقلی می‌شود و فرمول‌ها خودبه‌خود در ذهنت نقش می‌بندند.»

عمو که تا آن لحظه روی مبل چرت زده بود، ناگهان پرید وسط و گفت: «همگی اشتباه می‌کنید! من هر روز جدول حل می‌کردم و حافظه‌ام عالی بود.» سپس مکثی طولانی کرد و ادامه داد: «راستی، چه داشتم می‌گفتم؟»

خاله‌خانم، که همیشه خودش را روان‌شناس می‌دانست، وارد شد و گفت: «تمرکز یعنی مدیریت ذهن؛ ربعی مراقبه، ربعی یوگا، ربعی تنفس عمیق، ربعی سکوت و...»

دایی‌جان هم قهقهه زد و گفت: «ربعی هم بخواب! ذهن تو تا شب آرام خواهد شد و فشارها فرار خواهند کرد!»

مامان‌خانم دوباره گفت: «نه! خواب زیاد دشمن موفقیت است. چهار ساعت کافی است.»

باباخان با صدای بلند اعتراض کرد: «نه! هشت ساعت خواب لازم دارد.»

و ننه‌جان اضافه کرد: «دعا هم بگیر، در جیبت بگذار، جواب‌ها خودبه‌خود به مغزت می‌رسند.»

و من بیچاره، در میان این همه نسخه‌ی گیج‌کننده و متناقض، حیران مانده بودم. نمی‌دانستم باید بدوم، قهوه بنوشم، روغن زیتون بخورم، جدول حل کنم، مراقبه (مدیتیشن) کنم، کم

# خبرهای علم و فناوری

## پیش بینی فوتبال با ابررایانه

مهدی فرج‌اللهی

شوخی با  
درس و مدرسه

### باتری‌های عمری

محققان با یک افزونه جدید توانسته‌اند عمر باتری‌های لیتیومی را چندین برابر کنند. جایگزینی باتری‌های لیتیومی فلزی با باتری‌های لیتیومی یونی و افزونه‌های جدید برای الکترولیت‌ها، چرخه پرشوندگی (شارژ) باتری‌ها را تا ۳۳۰۰ برابر افزایش می‌دهد. در کنار این فناوری جدید و با افزایش حجم باتری‌ها، کاربران می‌توانند بدون هیچ دغدغه‌ای و به راحتی وقت و عمر خود را در شبکه‌های اجتماعی صرف کنند.

منبع: به نقل از تجارت نیوز منتشر شده در National Science Review

### یوفوی فرازمینی‌ها در سوئد

در حالی که پاسگان (گارد) ساحلی سوئد فکر می‌کرد در حال شکار «یوفوها» یا همان موجودات ناشناخته فرازمینی در دریاست، در نهایت آنچه حدود ۷۵ مترمربع مساحت داشت، یک پره توربین بادی از آب درآمد.

### پیش‌بینی فوتبال با ابررایانه

پس از پایان دو هفته ابتدایی فصل جدید، یک ابررایانه جدول نهایی تیمگان (لیگ) برتر انگلیس را در فصل ۲۰۲۵-۲۶ پیش‌بینی کرده است. طبق این پیش‌بینی، لیورپول قرار است عنوان قهرمانی تیمگان (لیگ) برتر را حفظ کند؛ نتیجه‌ای که نسخه‌ای تقریباً مشابه با دو تیم بالای جدول فصل گذشته عرضه می‌کند.

شاگردان اسلات فصل قبل با خیال راحت قهرمان شدند، اما این بار پیش‌بینی شده که در شرایطی بسیار پرتنش قهرمان شوند؛ به طوری که گفته می‌شود آرسنال نه با امتیاز کمتر یا تفاضل گل پایین‌تر، بلکه به این دلیل که لیورپول یک گل بیشتر از توپچی‌ها زده است، قهرمانی را از دست خواهد داد. یعنی این چنین با دقت همه چیز را پیش‌بینی کرده است.

با وجود این، این ابررایانه در پیش‌بینی تیمگان (لیگ) برتر ما ناکام ماند و پس از تلاش‌های بی‌وقفه نیم‌سوز شد.

# پاتوق پیشرفت و فناوری



مجدد مجیدی  
دبیر پاتوق پیشرفت و فناوری



صدای دبیر پاتوق



زهره احمدی



آرش صحرانورد



مسعود آذریاد



در اوایل قرن بیستم بیشتر افراد در کارخانه‌ها کارها را به صورت دستی انجام می‌دادند. این افراد معمولاً برای اینکه لباس‌هایشان کمتر کثیفی را نشان دهد، از لباس‌های آبی‌رنگ استفاده می‌کردند. کم‌کم به این افراد «یقه‌آبی» گفتند اما با پیشرفت فناوری و توسعه خودکارسازی (اتوماسیون)، ماشین‌ها و روبات‌ها جایگزین یقه‌آبی‌ها شدند و با اداری شدن کارها و وجود سامانه‌ها و دستگاه‌ها، اصطلاح «یقه‌سفیدها» به کارکنان مشاغل اضافه شد. این افراد در امور مالی، اداری و مدیریتی مشغول کار بودند.



حالا چشمانتان را باز کنید و دوباره به زمان حال برگردید! بازکردن حساب بانکی، سفارش غذا، خرید بلیت هواپیما، رزرو اقامتگاه مسافرتی و میلیون‌ها کار دیگر را می‌توانید تنها با یک «کلیک» انجام دهید. پشت تمام این کلیک‌ها شغل‌هایی هستند که حالا می‌توان گفت حتی یقه‌سفیدها را هم تحت تأثیر قرار داده‌اند!

فناوری در طول زمان توانسته است بر بسیاری از شغل‌ها اثر بگذارد. در کشور ما نیز پیشرفت فناوری در شغل‌های متفاوت به دست نخبگان جوان ایرانی رقم خورده است. رشد چشمگیر پارک‌های فناوری و شرکت‌های دانش‌بنیان در حوزه‌های گوناگون، از تلاش و توجه جوانان ایرانی برای دستیابی به فناوری در ارتقای شغل‌ها و یافتن به‌روزترین دانش حکایت دارد. همان دانشی که اگر در ثریا باشد، در آینده خیلی نزدیک دستان پرتوان شما به آن دست خواهد یافت.



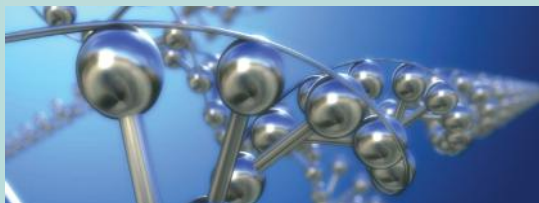
فرض کنید در یک روز کاملاً عادی در یکی از خیابان‌های تهران قدم می‌زنید؛ به بانک می‌روید، با دوستانتان در یک رستوران غذا می‌خورید، به کتابخانه محله سر می‌زنید، یا حتی به ناوایی می‌روید. در تمامی این شغل‌ها یک وجه مشترک خواهید دید و آن هم دیجیتالی بودن است. در دنیای امروز تصویر یک اداره یا مؤسسه یا محل کار بدون وجود یک دستگاه رایانه بسیار دور از ذهن است.

حالا بیا ببینیم چشم‌هایتان را ببندید و با هم به ۱۰۰ سال قبل سفر کنیم و ببینیم آدم‌ها چگونه و با چه ابزاری کار می‌کردند.



### فضا و ماهواره

ایران چهارمین کشور دارای ماهواره‌بر در جهان است. در واقع کشور ما توانسته است به فناوری پرتاب موشک با سوخت جامد دست یابد. این ماهواره‌ها می‌توانند روی بسیاری از شغل‌ها تأثیر بگذارند و برای کاربردهای علمی، تحقیقاتی، مخابراتی و... به کار برده می‌شوند.



### نانوفناوری

پایگاه خبری «استاتنا نو» طی گزارشی خود در سال ۲۰۲۲، ایران را در رتبه چهارم جهان از منظر تولید علم در حوزه نانو معرفی کرد. پژوهش‌های علمی نانودر کشور توانسته است شغل‌های زیادی را در حوزه‌های نساجی، پزشکی، هوافضا و... تغییر دهد.



### فناوری اطلاعات هوش مصنوعی و رباتیک

ایران در سال‌های اخیر توانسته است با تولید و توسعه روبات‌های انسان‌نما، به‌ویژه سری روبات‌های «سورنا»، گامی بزرگ در حوزه رباتیک بردارد. پروژه سورنا از سال ۱۳۸۷ آغاز شد و در حال حاضر چهار نسل از این روبات توسعه یافته است. «سورنا ۱۴»، به‌عنوان آخرین نسخه با قابلیت‌هایی نظیر تشخیص ۱۰۰ فرمان صوتی، تشخیص ۱۰۰ شیء متفاوت و توانایی تقلید حرکت‌های انسان، نمادی از پیشرفت ایران در این حوزه است. همچنین رتبه ۱۵ جهانی ایران در تولید علم هوش مصنوعی نشانه تلاش پژوهشگران برای دستیابی به ابعاد متفاوت این دانش و به‌کارگیری آن در حوزه‌های گوناگون است.

پی‌نوشت‌ها

1. Blue-collar
2. White-collar
3. StatnaNoo

منبع

<https://www.iribnews.ir>

کد خبر ۳۹۵۹۳۴/۸۵۵۸۹۱۴۸



### زیست‌فناوری (بیوتکنولوژی) و پزشکی

ایران با تولید ۲۹ قلم داروی زیست‌فناوری، توانسته است رتبه نخست آسیا را در این حوزه کسب کند. یکی از اعضای انجمن تولیدکنندگان و صادرکنندگان داروهای زیست‌فناوری بیان کرده است که ایران از لحاظ تعداد این دسته از داروها، رتبه اول آسیا، و از نظر تولید این داروها، رتبه چهارم آسیا را دارد. یکی از دستاوردهای برگرفته از این پیشرفت، تولید مایه‌های (واکسن‌های) ویژه‌ای است که ایران را در دسته معدود کشورهای تولیدکننده آن‌ها قرار داده است.



### انرژی‌های نو

ایران پروژه‌های صنعتی متفاوتی را در راستای بهره‌برداری از انرژی‌های خورشیدی و بادی رقم زده است. علاوه بر این ایران توانسته است از انرژی هسته‌ای برای کاربردهای پزشکی و سلامت استفاده کند. در کشور ما ۲۵۰ مرکز پزشکی هسته‌ای وجود دارد که به تشخیص و درمان بسیاری از بیماری‌ها، همچون سرطان، پوکی استخوان و... مشغول‌اند.



## قسمت سوم: بچه‌های پایگاه فضایی مسابقه یا مبارزه؟

نویسند: مسعود آذرباد

خلاصه داستان: خب هفته پیش من و سهراب و حسام، همراه بقیه بچه‌های مدرسه به اردوی پایگاه رفتیم. ما که دلمان می‌خواست کاری برای پایگاه انجام بدهیم، با یک مسابقه مواجه شدیم. مسابقه شروع شد!

آموزش و پرورش شهرستان چابهار  
با همکاری پایگاه فضایی چابهار برگزار می‌کند

اولین مسابقه  
ساخت روبات‌های گروهی  
ویژه دانش‌آموزان متوسطه دوم

عجب مسابقه‌ای!  
فکرش را هم نمی‌کردم.

جایزه‌اش را ببین!

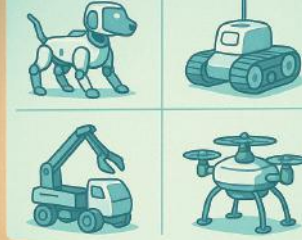
آره، می‌تونیم یک روز  
کامل کاری در پایگاه بمانیم  
و در کارهای آنجا مشارکت  
کنیم.

راوی: امروز اطلاعیه مسابقه پایگاه که با همکاری آموزش و پرورش شهر انجام می‌شود، به مدرسه اعلام شد. ما هم که خودمان باعث این اتفاق بودیم، از ماجرایش باخبر شدیم.



مرتضی:  
حالا این‌ها با هم چه  
فرقی دارند؟

حسام:  
روبات‌های پایشگر  
آب، خاک یا هوا را اندازه  
می‌گیرند تا میزان  
آلودگی یا سلامت  
یک منطقه را بفهمند.  
از باربرها هم برای  
حمل و نقل و جابه‌جایی  
کالا استفاده می‌شود.



سهراب:  
از روبات جست و جوگر  
برای پیدا کردن قربانیان  
زلزله یا بهمن استفاده  
می‌شود. از سازه‌سازها  
در ساختمان‌سازی  
استفاده می‌شود؛ مثل  
همان کاری که مورچه‌ها  
می‌کنند.

سهراب: خب؟ ما سراغ  
کدام مدل برویم؟

ولی روبات کشاورز  
هیجان ندارد. تازه ماکه  
نمی‌خواهیم تولید انبوه  
بکنیم.



بله. ما فقط می‌خواهیم  
مسابقه را برنده شویم که  
وارد پایگاه بشویم. روبات  
جست و جوگر هیجان‌انگیزتر  
است. ولی حرف آقای  
همتی یادم آمد. همیشه در  
کارهایشان سود مردم رادر  
نظر بگیرید. مرتضی راست  
می‌گوید.

تو که گفتی هیچی از  
روبات‌ها نمی‌دانی!

بله! ولی وقتی شما  
داشتید حرف می‌زدید،  
من هم درباره‌ی آخرین  
روبات در اینترنت  
جست و جو کردم!



مرتضی: باید از  
روبات‌های کشاورز  
استفاده کنیم. منطقه  
ما پر از درخت نخل  
است. با استفاده از این  
روبات‌ها می‌توانیم  
گرده‌افشانی نخل‌ها را  
راحت‌تر انجام بدهیم.

می‌ترسم خرابکاری کنم.  
نیاید به آن‌ها روبات  
کشاورز را پیشنهاد  
می‌کردم.

باید روبات را جوری  
طراحی کنیم که به راحتی  
قابلیت جابه‌جایی روی  
درخت را داشته باشد.

چقدر بریردش سخت  
است. دستم درد گرفت!

داشتم به این فکر  
می‌کردم که اگر روبات  
پرنده داشتیم چی  
می‌شد؟



این قدر فکر نکن. هر  
مشکلی باشد حلش  
می‌کنیم. مایک گروه  
قوی هستیم.



راوی: در کارگاهی که در خانه سهراب وجود داشت، کارمان را شروع کردیم. مدرسه  
به هر گروه یک کیت اولیه ساخت روبات داد که می‌شد کاربری آن را عوض کرد. البته  
بیشتر از آنکه کار ما سه نفر باشد، کار سهراب و حسام بود. من بیشتر نظاره‌گر بودم.



بقیه چی؟ مطمئنی  
هم مثل ما اول کار  
هستند؟

من از آن‌ها چیز  
خاصی نشنیدم. تو چیز  
خاصی دیدی یا شنیدی  
مرتضی؟

من؟ نه، بچه‌ها  
درباره کارشان خیلی  
حرف نمی‌زنند.



راوی: یک هفته بعد...

آره خب. حالا هنوز  
یک هفته گذشته است.  
دوماه و سه هفته دیگر  
وقت داریم.

امروز خیلی کار کردیم،  
ولی به جایی نرسیدیم.



خب نظرتان درباره نقشه  
هوشمندانه من چیست؟

مانباید خطر کنیم، حتماً باید  
مسابقه را ببریم. برای پیروزی  
در این مسابقه من نقشه‌ای  
دارم. نوی این کاغذ جلوی  
من است.



ولی این خطرناک است. اگر  
آقای همتی بفهمد چی؟

نگران این بخش  
نباشید. خودم  
حواسم به همه چیز  
هست. فقط گوش  
به زنگ من باشید.

کار و فناوری

## کسب و کار یا رزق و روزی در دنیای فناوری

آرش صحرانورد

سلام همراهان عزیز رشد جوان. قبل از اینکه برویم سراغ موضوع اصلی، دلم می‌خواهد نکته مهمی را با شما در میان بگذارم: ما دو مفهوم داریم که خیلی وقت‌ها به جای هم استفاده می‌شوند، ولی فرق‌های بزرگی دارند: یکی «رزق و روزی» و دیگری «کسب و کار».

اما کسب و کار در دنیای مادی صورت می‌گیرد. اینجاست که باید حواسمان را خوب جمع کنیم. اگر فقط به زور بازوی خودمان تکیه کنیم و دائم بخواهیم در این شهر شلوغ، هر چیزی را به هر قیمتی برای خودمان جمع کنیم، ممکن است کارها آن‌طور که فکر می‌کنیم پیش نروند. برای اینکه کسب و کارمان برکت داشته باشد و در مسیر رزق و روزی درست قرار گیرد، باید یاد بگیریم چطور با تغییرات کنار بیاییم و نوآور باشیم. حالا که این مقدمه را گفتم، می‌خواهم در مورد تأثیر فناوری بر شغل‌ها در دنیایی که مدام در حال تغییر است، صحبت کنم.

### کسب و کار در مسیر رزق و روزی: یک باور مهم

رزق و روزی مثل یک هدیه است که از طرف خدا، به اندازه ظرفیت، تلاش و باوری که داریم، به ما می‌رسد. به عبارت دیگر، خداوند به تلاش‌های ما برکت می‌دهد و ما را در مسیری قرار می‌دهد که خیر ما در آن است. قانونش هم ساده است: «از تو حرکت، از خدا برکت». اگر با راستی و درستی تلاش کنیم، ایمان داشته باشیم و ظرفیت وجودی‌مان را بزرگ کنیم (مثلاً با یادگیری یا خدمت به دیگران)، رزق ما هم بیشتر و پربرکت‌تر می‌شود.

## وقتی فناوری تغییر را کلید زد

معمولاً شغل‌ها بر اساس نیازهایی که در جامعه وجود دارند، شکل می‌گیرند. از طرف دیگر، علم و فناوری هم بیکار ننشسته‌اند و دائماً کارها را برای انسان راحت‌تر و سریع‌تر می‌کنند. اگر نگاهی به گذشته بیندازیم، می‌بینیم که چطور پیشرفت‌ها باعث شدند برخی شغل‌ها کاملاً محو شوند. در ادامه چند مثال را با هم مرور می‌کنیم:

زمانی شغل نقاشی چهره انسان خیلی مهم بود. با آمدن عکاسی، بخش زیادی از این کار از بین رفت، چون دوربین با سرعت و هزینه خیلی کمتر، تصویر را ثبت می‌کرد. نقاشان مجبور شدند به جای ثبت واقعیت، به هنرهای خلاقانه و انتزاعی روی بیاورند.

در زمان‌های دور، کار چاپ دستی کتاب بسیار حیاتی بود، چون تنها راه تکثیر کتاب‌ها بود. با اختراع دستگاه چاپ، این شغل‌ها عملاً منسوخ شدند، چون ماشین می‌توانست هزاران نسخه را سریع‌تر و ارزان‌تر تولید کند.

حتی در کارخانه‌ها، با ورود ماشین‌آلات و روبات‌های صنعتی، خیلی از کارگرهایی که کارهای دستی و تکراری انجام می‌دادند، شغلشان را از دست دادند و مجبور شدند مهارت‌های جدیدی (مثلاً تعمیر و نگهداری همان روبات‌ها) یاد بگیرند تا بتوانند همچنان در بازار کار باقی بمانند.

این مثال‌ها به ما یادآوری می‌کند که در کسب‌وکار، تکیه کردن فقط روی یک مهارت قدیمی و تکراری، چقدر می‌تواند خطرناک باشد و باید دائم برای تغییر آماده باشیم.

## خدا حافظی با شغل‌های امروزی!

بچه‌ها! جهان همچنان با سرعت نور در حال پیشرفت‌های بزرگ در زمینه‌های گوناگون است. این یعنی چی؟ یعنی خیلی از شغل‌ها و حرفه‌هایی که الان وجود دارند، ممکن است در آینده‌ای نزدیک، یا کاملاً تغییر شکل دهند و یا حتی وجود نداشته باشند!

به شغل رانندگی تاکسی فکر کنید. با همه‌گیر شدن خودروهای خودران، این شغل در ابعاد بزرگ کم‌کم از بین می‌رود و کسانی که در این حوزه کار می‌کنند، باید به فکر شغل‌های جدیدی مثل کنترل‌کننده‌ی راه دور ناوگان خودروهای خودران باشند.

به کسانی نگاه کنید که بنگاه املاک سنتی دارند. احتمالاً در آینده‌ای نزدیک، «واقعیت مجازی» آن قدر پیشرفت می‌کند که مشتری‌ها با یک سرفازار (هدست)، خانه را قدم به قدم می‌بینند و می‌خرند، و نیاز به واسطه‌گری فیزیکی کمتر می‌شود.

به مترجم‌ها توجه کنید. باید بدانند که ابزارهای هوش مصنوعی

و ترجمه ماشینی، هر روز در حال قوی‌تر شدن هستند. آن‌ها باید متخصص ترجمه‌های تخصصی و ادبی باشند تا موقعیت شغلی خود را ارتقا دهند.

پس می‌بینید که برای داشتن کسب‌وکار پربرکت و در مسیر رزق‌ورزی فراوان، باید دائم در حال یادگیری و انطباق با فناوری باشیم و ظرفیت خودمان را بالا ببریم.

## هوش مصنوعی: بزرگ‌ترین بازیگر تغییر!

و اما می‌رسیم به «هوش مصنوعی»! این فناوری شاید مهم‌ترین و تأثیرگذارترین فناوری عصر ما باشد که تقریباً روی همه شغل‌ها تأثیر مستقیم دارد:

در حال حاضر هوش مصنوعی می‌تواند کارهای حقوقی ساده‌ای مثل تنظیم قراردادهای اولیه یا ثبت رسیده‌ها (فاکتورها) و تهیه گزارش‌های مالی را ظرف چند ثانیه انجام دهد. این یعنی وکلا و حسابداران باید روی راهبردها، مذاکره و مشاوره‌های خلاقانه تمرکز کنند، نه روی کارهای دفتری تکراری.

حتی در حوزه برنامه‌نویسی، ابزارهای هوش مصنوعی می‌توانند بخش زیادی از کدهای ساده را بنویسند، اما این مهندس نرم‌افزار خلاق است که معماری کلان سیستم و حل مسئله‌های پیچیده را برعهده می‌گیرد.

در آموزش و تدریس، هوش مصنوعی می‌تواند محتواهای آموزشی شخصی‌سازی شده‌ای برای هر دانش‌آموز بسازد، اما این معلم دلسوز است که با هوش هیجانی و ارتباط انسانی، در دانش‌آموزان انگیزه به وجود می‌آورد و ارزش‌های اخلاقی را یاد می‌دهد.

## حرف آخر

با این توصیف‌ها، نگران از بین رفتن شغل‌ها نباشید، بلکه روی مهارت‌هایی تمرکز کنیم که ماشین‌ها در آن ضعف دارند؛ مثل **خلاقیت، حل مسئله‌های پیچیده، هوش هیجانی، تفکر انتقادی، رهبری** و از این گونه مهارت‌ها. این‌ها همان موردهایی است که ظرفیت شمارا در این دنیای جدید بالای برندتار رزق‌ورزی به بهترین شکل ممکن به شما برسد. خلاصه، کسب‌وکار ما باید به سمت حل مسئله‌های نو و ارائه ارزش‌های انسانی باشد، نه کپی‌کردن کارهایی که روبات خیلی ارزان‌تر انجام می‌دهد!

از امروز با فکر و اندیشه، و تلاش و ابتکار، خودمان را برای آینده آماده کنیم.

# فناوری نرم و هویت‌ساز

مجید مجیدی

دبیر بخش پیشرفت و فناوری

## قدرت نامرئی

در دنیای امروز، قدرت تنها در دست کسانی نیست که فناوری‌های سخت‌افزاری را در اختیار دارند؛ بلکه در دست کسانی است که می‌دانند چطور ذهن و فرهنگ انسان‌ها را شکل دهند.

وقتی الگوریتم‌های شبکه‌های اجتماعی تعیین می‌کنند چه خبری بیشتر دیده شود، یا وقتی فیلم‌ها و پویانمایی‌ها الگوهای فکری جدیدی در نسل جوان به وجود می‌آورد، در واقع فناوری نرم حکمرانی می‌کند؛ بی‌صدا و نامرئی اما بسیار عمیق. به همین دلیل، کشورهایی که تنها در ساخت ابزار پیشرفته‌اند، اما در تولید معنا، محتوا و فرهنگ ضعف دارند، در نبرد واقعی عصر جدید عقب می‌مانند. چون در قرن بیست‌ویکم، قدرت فقط در «ابزار» نهفته نیست، بلکه در «معنا» نیز نهفته است.

## پلی میان اندیشه و علم

فناوری سخت می‌تواند دستان ما را توانا کند، اما فناوری نرم ذهن و دل ما را می‌سازد. ترکیب این دو، همان پلی است که آینده از روی آن عبور می‌کند. شاید نسل جوان باید یاد بگیرد هم سازنده ابزار باشد، هم سازنده اندیشه؛ چرا که آینده را نه فقط مهندسان، بلکه مهندسان ذهن و معنا و به عبارت دیگر صاحب‌نظران و اهل اندیشه حوزه علوم انسانی خواهند ساخت.

آهن بدون اندیشه، تنها فلز است. اما اندیشه، حتی بدون آهن، می‌تواند جهانی را تغییر دهد.

وقتی در مورد «فناوری» صحبت می‌کنیم، غالباً رایانه، روبات، موشک، تلفن همراه، خودرو و این‌گونه وسایل به ذهن ما خطور می‌کنند. به عبارت دیگر آنچه قابل لمس و یا مشاهده و همراه با ابتکار و نوآوری باشد و انجام کاری را آسان سازد، برای ما معنای فناوری می‌دهد. به این‌گونه فناوری، «فناوری سخت» گفته می‌شود؛ یعنی محصولاتی که از علم مهندسی برای ساخت ابزارهای فیزیکی به وجود می‌آیند.

اما یک دنیای دیگر هم هست که شاید کمتر به چشم بیاید، ولی تأثیرش از همه آن ابزارها بیشتر است؛ و آن «فناوری نرم» نام دارد. فناوری نرم یعنی آن بخش از فناوری که با ذهن، فرهنگ، احساس و رفتار انسان‌ها سروکار دارد. فناوری نرم دنیایی است که نه پیچ و مهره در آن در کار است و نه تراشه و پردازنده، بلکه انسان، معنا، اندیشه و محتوا محوریت دارد.

فناوری سخت و نرم دو روی یک سکه‌اند؛ فناوری سخت به این پرسش پاسخ می‌دهد که «چگونه بسازیم؟» و فناوری نرم به پرسش «چرا و برای چه بسازیم؟» پاسخ می‌دهد. برای مثال در یک بازی رایانه‌ای، موتور گرافیکی و سامانه سیستم پردازش تصویر، بخشی از فناوری سخت هستند. اما طراحی داستان، انتخاب موسیقی، نوع تعامل بازیکن با شخصیت‌ها، و تأثیری که بازی بر ذهن او می‌گذارد، جلوه‌هایی از فناوری نرم‌اند.

پاتوق

# هنر ورسانه




**مجید کاظمی**  
دبیر پاتوق هنر




صدای دبیر پاتوق



**محمد علی ارجمند**  
دبیر پاتوق رسانه



صدای دبیر پاتوق



**جواد حسینی نصر**

# نیاز به رقابت

مجید کاظمی

درسی که فیلم  
سینمایی «نیاز»  
به دبیرستانی‌ها  
می‌دهد



## تبلیغ در خدمت هدف

برای فیلم نیاز پوستره‌های متنوعی طراحی شده‌اند تا اطلاع‌رسانی‌های مناسبی صورت بگیرد. هر یک از این پوسترها به نوعی بیانگر مضمون و فضای داستان هستند. باید بدانیم که تهیه فیلم یک داستان است و تبلیغ و پوستریک داستان متفاوت.

▶ تصویرسخت راست، کاری از استاد **مرتضی ممیز** است که از قله‌های گرافیک ایران محسوب می‌شود و چهره‌ای شناخته شده در جهان است.

## اتحاد خانوادگی

علیرضا داوودنژاد، کارگردان فیلم، در خلق فیلم‌هایش به شدت به همکاری خانواده‌اش توجه دارد. او معتقد است با مدیریت مناسب می‌توان پای خانواده را به ساخت فیلم باز کرد و در تولید فیلم به هر یک از اعضای خانواده نقشی کلیدی داد. صد البته این همکاری شغلی و خانوادگی موجب تقویت اتحاد و هم‌بستگی میان اعضای خانواده نیز می‌شود. خلاصه اینکه هم فال است و هم تماشا و خانواده در کنار هم، تجربیات مشترکی را در زمینه هنر و سینما به دست می‌آورند و به نوعی کسب و کار خانوادگی نیز تقویت می‌شود.

## داستانی که انتها ندارد

داستان نیاز در یک چاپخانه کوچک آغاز می‌شود. پس از درگذشت سرکارگر، کارفرما اعلام می‌کند تنها یک نفر می‌تواند جای خالی او را پر کند. علی و رضا برای به دست آوردن این شغل وارد رقابت می‌شوند. این فیلم تقابل مهارت، صداقت، حسادت و اخلاق کاری را به تصویر می‌کشد، بی‌آنکه به مستقیم‌گویی بپردازد و نصیحت‌وار نقش افلاطون داستان را بازی کند.

## فیلم‌هایی که قدیمی نمی‌شوند

برخی فیلم‌ها به دلیل هنرمندی کارگردان و کیفیت ساختشان هیچ‌گاه قدیمی نمی‌شوند. این آثار با روایت‌های عمیق و شخصیت‌های قابل لمس، همواره تازگی خود را حفظ می‌کنند. برای مقایسه فیلم «دزد دوچرخه» ساخته **ویتوریو دیسیکا** یا «در جست‌وجوی خوشبختی» ساخته **گابریل موچینو** را

اگر به دنبال فیلمی هستید که بدون شعار و اغراق، بی‌واسطه و خیلی جذاب تصویری واقعی از دنیای بعد از فارغ‌التحصیلی و چالش‌های پیداکردن شغل و معیشت را به شما نشان دهد، فیلم «نیاز» به کارگردانی **علیرضا داوودنژاد** بهترین انتخاب است؛ فیلمی که در سال ۱۳۷۰ ساخته شده و هنوز رنگ کهنگی نگرفته است. خلاصه مثل قالی کرمان است؛ هر قدر پا می‌خورد قیمتی‌تر می‌شود. این فیلم سینمایی نه تنها اثری ماندگار در سینمای ایران است، بلکه روایتگر رقابتی سخت بین دو جوان برای یک فرصت شغلی ساده در یک چاپخانه است؛ رقابتی که شاید هر یک از شما در آینده‌ای نزدیک تجربه کنید. این یادداشت تلاشی است برای اینکه با هم ببینیم رقابت برای به دست آوردن شغل، نوعی مبارزه جدی ولی اخلاقی و خدا و پیغمبر پسند است که باید از همین امروز برای آن آماده شویم.

## رقابت برای نان؛ آغاز جدال بزرگ‌سالی

دنیای پس از دیپلم و آزمون سراسری، فقط رقابت بر سر صندلی‌های دانشگاه نیست، بزرگ‌ترین رقابت، به دست آوردن شغل و درآمد برای داشتن زندگی مستقل است. شما باید خودتان را برای جهان خانواده جدید آماده کنید و فیلم «نیاز»، به زبانی ساده اما تأثیرگذار، نشان می‌دهد که در بازار کار سخت و پرچالش امروز، حتی یک موقعیت شغلی کوچک می‌تواند به میدان نبرد تبدیل شود.

**علی و رضا** دو نوجوان هستند که بر سر استخدام در یک چاپخانه کوچک با هم می‌جنگند. این جدال نه از سر تفریح، بلکه از سر نیاز حیاتی برای تأمین معاش خانواده است. فیلم هشداری است برای ما تا بدانیم مهارت، تلاش و پشتکار باید از همین دوران شکل بگیرد تا در رقابت بزرگ آینده جانمانیم.

زیست‌شناسان می‌توانند مستند‌هایی درباره فرایندهای زیستی تولید کنند که آگاهی عمومی را افزایش دهد. به همین ترتیب، مهندسان می‌توانند پروژه‌های خود را از طریق ویدئوها معرفی کنند. در نهایت، فیلم‌سازی به بهبود ارتباطات و تعاملات مثبت در شغل‌ها کمک می‌کند و می‌تواند مزیت رقابتی بزرگی باشد.

### تأثیر فیلم‌سازی بر دستمزد آینده‌تان

دانش «ارائه حرفه‌ای به صورت فیلم» می‌تواند تأثیر زیادی بر دستمزدها داشته باشد. افرادی که توانایی تولید محتوا و ارائه اطلاعات خود را به شکل ویدیویی دارند، معمولاً در بازار کار رقابتی‌تر و جذاب‌تر ظاهر می‌شوند. این مهارت‌ها به‌ویژه در عصر دیجیتال اهمیت بیشتری پیدا کرده‌اند، زیرا بیشتر افراد به محتوای بصری تمایل دارند و این نوع ارائه می‌تواند توجه بیشتری جلب کند. با توانایی در تولید ویدئو، افراد به راحتی می‌توانند خود را از دیگران متمایز سازند و در نتیجه، به دلیل جذابیت ارائه، دستمزدهای بالاتری دریافت کنند. مهارت‌های مزبور نه تنها به بهبود برند شخصی کمک می‌کنند، بلکه ممکن است به موفقیت‌های مالی قابل توجهی منجر شوند. برای مثال، افرادی که در زمینه‌های آموزشی، مشاوره یا بازاریابی فعالیت می‌کنند، با استفاده از فیلم‌سازی می‌توانند به جذب مشتریان بیشتری و افزایش درآمد خود دست یابند.

### چند گفت‌وگوی ماندگار فیلم

#### علی و مش یدالله (در چاپخانه):

**علی:** آقا، من دنبال کارم. هر کاری باشه، انجام می‌دم. فقط می‌خوام خودم نوئم رو در بیارم.

**مش یدالله:** نون درآوردن با حرف نیست پسر جون. اینجا جای آدمیه که بتونه کار کنه، نه ادا در بیاره.

**علی (با صدای محکم):** من نون می‌خوام، نه ترجم. آگه قراره کاری بهم بدین، به خاطر توانم باشه، نه دلسوزی

#### علی و رضا (در راه برگشت از چاپخانه):

**رضا:** چرا فکر می‌کنی فقط تو باید این کار رو داشته باشی؟ منم نیاز دارم؛ منم خانواده دارم.

**علی:** من نگفتم فقط من، ولی من زودتر اومدم؛ زودتر حرف زدیم.

**رضا:** زودتر اومدن دلیل نمی‌شه. تو فکر می‌کنی آگه من نباشم، همه چی درست می‌شه؟ یعنی فقط تو حق داری بجنگی برای به لقمه نون؟

بگذارید کنار این فیلم تا دستتان بیاید که چه فیلم درجه‌ی یکی پیشنهاد دادیم. همچنین کتاب «ابوالمشاغل» نوشته نادر ابراهیمی را بخوانید که شرح تجربه‌های بسیار بسیار متنوع نویسنده و خاطرات تلخ و شیرین اوست.

مرتضی آوینی درباره فیلم نیاز گفته است: «زیبایی فیلم نیاز در سادگی آن است. سادگی در این روزگاری که پیچیدگی و ابهام را به مثابه صفت ذاتی هنر می‌ستایند، تا حد تقدیس عظمت می‌یابد. حقیقت ساده‌ترین و فطری‌ترین سخنی است که بر زبان‌ها و قلم‌ها جاری می‌شود، نه پیچیده‌ترین آن‌ها».

**رخشان بنی اعتماد،** کارگردان و منتقد سینما، درباره نیاز گفته است: «این فیلم با نگاهی انسانی به مسائل اجتماعی پرداخته است و به بیننده احساس همدلی و همدردی را منتقل می‌کند.» دیگر منتقدان نیز برای این نکته تأکید کرده‌اند که نیاز، به عنوان یک اثر سینمایی، نه تنها سرگرم‌کننده است، بلکه به نوعی درسی برای جوانان در مورد اهمیت تلاش و پشتکار در زندگی به شمار می‌رود.

### رقابت در گذشته و حال

اگر یک بار به صورت جدی تاریخ دنیا را مرور کنیم، خواهیم دید در گذشته، رقابت در آثار سینمایی، و فیلم و ویدئو، معمولاً به صورت داستان‌های حماسی و فیلم‌های اجتماعی مطرح می‌شده است. این فیلم‌ها غالباً به بررسی چالش‌های انسانی و اجتماعی می‌پرداختند و از طریق روایت‌های عمیق، بیننده را به تفکر وادار می‌کردند. اما امروزه رقابت در فضای مجازی و تولید محتوای دیجیتال به شدت بالا گرفته است.

با ظهور شبکه‌های اجتماعی و برنامه‌های کاربردی (پلتفرم‌های) برخط، فیلم‌سازی به حوزه‌ای جدید و کشف‌نشده تبدیل شده است. اکنون هر فردی با یک دوربین ساده یا حتی گوشی هوشمند می‌تواند آثار خود را تولید کند و به راحتی آن‌ها را به نمایش بگذارد. این دسترسی آسان به ابزارهای تولید محتوا، فرصت‌های بی‌نظیری را برای خلاقیت و نوآوری فراهم کرده است. در نتیجه، رقابت در این فضا نه تنها به کیفیت آثار بلکه به نحوه ارائه و جذب مخاطب نیز بستگی دارد. چنین تغییراتی نشان‌دهنده تحول عمیق در شیوه‌های روایت داستان‌ها و ارتباطات انسانی است.

### مزیت رقابت در فیلم‌سازی

داشتن دانش فیلم‌سازی می‌تواند به حرفه‌هایی مانند پزشکی، وکالت، زیست‌شناسی و مهندسی کمک کند. این مهارت به افراد امکان می‌دهد اطلاعات پیچیده و تخصصی را به شیوه‌ای جذاب و قابل فهم ارائه دهند. برای مثال، پزشکان می‌توانند با ساخت فیلم‌های آموزشی، اطلاعات خود را به بیماران منتقل کنند و به درک بهتری از وضعیت سلامتی آن‌ها برسند. وکیل‌ها نیز می‌توانند با تولید محتوای ویدئویی، مسائل حقوقی را به زبانی ساده توضیح دهند و مخاطبان بیشتری جذب کنند. همچنین،

برای آن‌ها که به گویندگی علاقه دارند

# کسب‌وکار حرف‌زدن

جواد حسینی نصر

گویندگی حرفه، فن و هنری قدیمی در میان انسان‌هاست. افراد زیادی به فراگرفتن و استفاده از این هنر علاقه دارند و این چند صفحه می‌تواند شروع راهی پرهیجان و جذاب باشد برای دانش‌آموزانی که ممکن است چند سال دیگر هرکدام ستاره‌هایی در حوزه اجرا، گویندگی، دوبله، سخنرانی و... باشند.

## دیروز

اگر فکر می‌کنید گویندگی حرفه‌ای جدید و امروزی است، سخت در اشتباه هستید. از همان زمانی که اجداد اولیه ما توی غارها هیچ کاری نداشتند و دور یک آتش چنبره می‌زدند، قطعاً یک آدم وراج و حرف وجود داشته است که وسط خرناس خرس‌ها و غرش ببرهای دندان خنجری بخواهد حواس همه را پرت کند و شروع به حرف‌زدن و قصه گفتن کند.

اما این نه کار بود و نه تخصص. شاید اولین کسانی که برای گویندگی و حرف‌زدن دستمزد گرفتند، دو دسته بودند: جازرن‌هایی که توی کوچه و خیابان اخبار مملکت را به اطلاع ملت می‌رساندند، و دیگر آن‌هایی که توی دربارها خطبه و خطابه و شعر می‌خواندند و در انتهایش، مثل فیلم‌ها و پویانمایی‌ها (کارتن‌ها)، یک کیسه سکه به سمتشان پرت می‌شد.

یونانی‌ها نقش مهمی در ارتقای فن خطابه و سخنرانی داشتند. سوفیست‌ها و **ارسطو** حتی این فن را مکتوب و دارای چارچوب کردند و بعدتر رومی‌ها این فن را فراگرفتند و گسترش دادند. آتن و رم دارای مکان‌هایی بودند که سخنرانان برای عموم مردم و در مورد مسئله‌های گوناگون سخنرانی می‌کردند.

گفتن و سخنوری بعدتر در دین هم کاربرد پیدا کرد. خطیبان جمعه در دین اسلام و کشیشان در مسیحیت به شدت از فن خطابه برای راهنمایی و ارشاد مردم استفاده کردند و سخن و سخنوری تنها ابزار تأثیرگذاری آن‌ها بود.

خطابه در دوره تاریخ پیشین با چند هدف انجام می‌شد: آموزش مردم، پیش‌بردن مسئله‌های سیاسی و درنهایت حضور در دادگاه‌ها برای دفاع از خود یا دیگری.

حالا حرف‌زدن نه راهی برای پرکردن تنهایی آدم‌ها در غاری تاریک در اعماق تاریخ که به‌عنوان فن و هنری شناخته می‌شد که در ایران، یونان، مصر و هر تمدن قدیمی یا جدیدی کاربرد داشت.

## امروز

با اینکه اختراع رادیو به نام **مارکنی** و در سال ۱۸۸۲ ثبت شده است، اما هفت سال قبل از آن، **نیکلا تسلا** بود که رادیو را معرفی کرد. جدا از دعوی مشخص‌کردن مخترع رادیو، خود این ابزار و پشت‌بندش تلویزیون، دنیا را متحول کردند. لازم بود گویندگانی متبحر و متخصص پشت صداب (میکروفن) یا

دوربین بنشینند و شروع به سخن گفتن کنند. به این ترتیب دیگر مکان و جغرافیا معنای کلاسیک خود را از دست داد و در جنگل‌های گیلان می‌شد صدای گوینده‌ها را در هرمزگان شنید و در کویر سیستان شنونده موسیقی‌هایی از دل کوه‌های کردستان بود.

اینجا بود که تخصص‌هایی مثل گویندگی، اجرا و سخنوری ایجاد و آدم‌های مسلط صاحب صدابر و مخاطب شدند. دو دهه اول معمولاً ابزار رادیویی به کمک ارتباطات دریایی آمد، ولی با شروع جنگ جهانی رادیو به خانه‌ها راه یافت تا ابزاری خانگی و در عین حال وسیله‌ای ارتباطی برای خبرگرفتن و بعدتر شنیدن موسیقی شود.

آدم‌های زیادی از طریق رادیو و تلویزیون به شهرت رسیدند؛ سیاست‌مداران، مجری‌ها، تحلیلگران و... که صدایشان دیگر به میدانی در آتن، مسجدی در مکه یا کلیسایی در رم محدود نبود و در تمام دنیا امکان شنیده شدن صدایشان وجود داشت.

البته این شمشیر دو لبه داشت: یکی ابزاری برای سیاست‌مداران دیکتاتوری مانند **هیتلر، استالین و چرچیل** برای حرکت دادن مردم به سمت جنگ جهانی دوم، و دیگری ابزاری در دست روشنگری افرادی مثل **مارتین لوتر کینگ**، برای رهبری جنبش عدالت‌خواهی سیاهان. آنچه که این وسط مهم بود، فن خطابه، فن بیان و قدرت سخنوری آدم‌ها برای اقناع توده مردم بود؛ هنری که افراد سخنور یا براساس استعداد درونی دارای آن بودند یا با تمرین و خواندن نظریه‌های سنتی سخنوری به آن می‌رسیدند.

#### فردا

حالا چند هزار سال از آن روزهایی که اجداد اولیه ما برای فرار از تنهایی و ترس‌هایشان مجبور به گفت‌وگو می‌شدند، گذشته است. امروز استودیوهای بزرگ و مجلل رادیویی و تلویزیونی هم در حال تغییر و گذر هستند. استودیوهایی که یک مجری شق و رق منتظر دستور اتاق فرمان می‌ماند تا چراغ مقابلش و علامت دست صدا بردار و کارگردان به او بگوید که روی آنتن زنده است و می‌تواند حرف زدن را شروع کند.

حالا چند نسل از آموزش نسل به نسل گویندگان، مجریان، دوبلورها و سخنرانان رادیویی، تلویزیونی و سینمایی گذشته و همه چیز در یک گوشی هوشمند جمع شده است. امروز شما وسیله‌ای در دست دارید که سه مرحله اصلی ضبط، تولید و انتشار صدا یا تصویر را یکجا در دل خودش دارد. شما می‌توانید هر متن و محتوای صوتی یا تصویری را در گوشی هوشمند خودتان ضبط، در همان گوشی تدوین و ویرایش کنید و در نهایت در شبکه‌های اجتماعی، بسترهای اشتراک‌گذاری پادپخش (پادکست)، ویدئو یا وب‌نوشت (وبلاگ) خودتان منتشر کنید.

به همین راحتی نسل اولیه سخنرانان یونان و رم جایشان را به نسل دوم گویندگان و مجریان کلاسیک رادیویی و تلویزیونی دادند تا امروز و فردا که وب‌نویس‌ها (بلاگرها)، وب‌نویس‌های ویدئویی (ولاگرها)، تهیه‌کنندگان پادپخش (پادکسترها) و... فارغ از هر محدودیت زمانی و مکانی، حرف، منظور و محتوای مورد نظرشان را به مخاطبانی نامحدود برسانند. مسیر حرف زدن، گفتن، گویندگی و سخنوری مسیری طولانی و به اندازه کل تاریخ انسان است، تا امروز و فردا که می‌بینیم فناوری چطور حرف و صدای ما را به گوش دیگران می‌رساند.

#### راهنمای گام به گام گویندگی

داشتن استعداد، ظرفیت، توانایی و علاقه‌مندی در کاری قطعاً لازمه شروع آن کار است. اگر از این ویژگی‌ها بهره‌مند هستید، می‌توانید قدم‌های زیر را بردارید:

#### قدم اول: جست‌وجو

با یک جست‌وجوی ساده می‌توانید به خاطره‌های **محمد رضا علیمردانی**، مجری، گوینده، صدایشه (دوبلور) و خواننده خوب کشورمان برسید؛ آنجا که به ناتوانی کلامی خودش در دوران کودکی اشاره می‌کند و این نقطه ضعف بزرگ را از طریق تمرین، آموزش و گفتاردرمانی برطرف می‌سازد. پس اگر صدا یا فن بیان فعلاً مناسبی ندارید نگران نباشید.

#### قدم دوم: آموزش

آموزش یکی از مهم‌ترین قدم‌های راه شماس است. ویدئو، مقاله، کتاب و دوره‌های زیادی برای آموزش سخنوری، فن بیان، دوبله و... وجود دارند. ببینید، بشنوید، بخوانید و از همه مهم‌تر تمرین کنید؛ زیاد و طولانی.

#### قدم سوم: تهیه ابزار

خوشبختانه بیشتر ابزارهایی که روزی کمیاب، گران و خارج از دسترس بودند، در حال حاضر در دسترس شما هستند. جدا از ابزار حرفه‌ای، مانند صدابرد (میکروفن)، دوربین، استودیو، نور و... شما در یک اتاق ساده یا حتی در فضای باز هم می‌توانید هنر و فن گویندگی را تمرین کنید و به مرحله تولید برسانید.

#### قدم چهارم: تأمین محتوا

حوزه کاری خودتان را مشخص کنید. از نجوم و علوم گرفته، تا سخنرانی انگیزشی، آشپزی و سفر در طبیعت می‌تواند موضوع فعالیت شما باشد. دامنه گسترده‌ای از موضوع‌ها وجود دارند که می‌تواند محتوای شما را در بر بگیرد.

#### قدم پنجم: آشنایی با استادان

ورود به عرصه حرفه‌ای در گرو پشتکار، مداومت و ممارست شماس است. با گویندگان و سخنوران حرفه‌ای ارتباط بگیرید. با یک نقش ساده و کوچک شروع کنید و تا ستاره شدن پیش بروید.



تأثير

## رسانه بر كسب و كار

نویسنده: محمد علی ارجمند  
طراح داده نگاشت: محمدرضا رشیدی

از دوران باستان تاکنون مبادله بین انبای بشر وجود داشته است. پژوهشگران تحولات زندگی بشر را به شکل های متفاوت تقسیم کرده و اسم های گوناگونی هم روی آن ها گذاشته اند؛ مثلاً عصر کشاورزی، عصر انقلاب صنعتی (رنسانس)، عصر دیجیتال یا اطلاعات، و...  
در هر دوره ابزار ارتباطی موجود، کسب و کار بشر را متحول کرده و حتی به آن جهت داده است. در این داده نگاشت، چرخه در دنیای کسب و کار می زنیم و تأثیر رسانه را بر آن در طول تاریخ بررسی می کنیم.



مبادله کالا با کالا یا کالا با اشیای ارزشمند (سنگ آتش زنه، صدف های دریایی، و...)



تشکیل تدریجی بازارهای محلی



۱

اولین

کسب و کارها

رسانه ای شو

انسان رسانه ها  
فراگیر شدن دادوستدها  
و حضور جارچیان



اولین رسانه ها

اولین تبلیغات کسب و کار بشر

نقاشی های دیواری

حکاکی های روی سنگ

تابلوهای چوبی



کلام  
اولین ابزار رسانه ای  
در دوران باستان



تأثیر:

جلب توجه خریداران

اعلام موجودیت کالا

تشکیل اولین کسب و کارها  
و بازرگانی‌ها به شکل جدید  
در جنوب غرب آسیا

ایجاد تمدن‌های بزرگ  
مانند میان‌رودان، مصر و ...

آغاز و رونق  
کشاورزی، باغداری و دامداری



معامله گران دریا  
فینیقی‌ها ۳۰۰۰ سال  
قبل از میلاد، تجارت  
قلع و تولید برنز



گسترش راه‌های دریایی و  
تبادل ارزی توسط امپراتوری  
های بزرگ مانند ایران و روم

پیشرفت تدریجی کسب و کار  
تا پایان قرن ۹ هجری

آغاز تجارت فرامحلی و بین‌المللی

۲

## کسب و کار تمدن‌ها

اختراع خط

اختراع کاغذ

نسل دوم رسانه برای  
نسل دوم کسب و کار

حک کردن نماد روی کالا،  
اولین نشان‌های تجاری  
(برندهای) تاریخ

ایجاد اولین سندهای  
حسابداری و ثبت  
قراردادهای تجاری

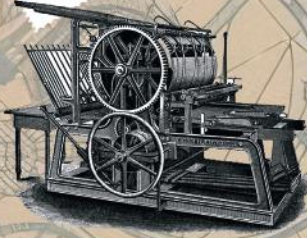
امکان ثبت و انتقال اطلاعاتی مانند  
واحدهای اندازه‌گیری کالا و حقوق  
کارکنان در لوح‌های گلی کشف  
شده از معبدها



تأثیر

- تولید اولین محتواهای تبلیغاتی تاریخ
- افزایش دقت در کسب و کار
- ایجاد قابلیت اطمینان در معاملات

اختراع ماشین چاپ  
در قرن نهم شمسی



کم ارزش شدن کار تجاری و  
پر رنگ شدن کشاورزی به  
خصوص در غرب

رونق تجارت در پادشاهی  
آفریقا، شرق میانه، هند،  
چین و جنوب شرق آسیا

تبدیل شدن صاحبان کسب و کار و  
بازرگانان به طبقه پرنفوذ جامعه  
به خصوص در غرب (طبقه بورژوا  
یا سرمایه داری)

آشنایی اروپاییان  
با تمدن اسلامی

افول تبلیغات تجاری  
تا قرن هفتم شمسی

رونق گرفتن کار جارچیان خوش صدا  
برای کسب و کارها در قرن هفتم  
شمسی

شروع پژوهش های علمی  
و انقلاب صنعتی

ظهور شهرهای تجاری، بازارها  
و شبکه های بازرگانان از قرن  
نهم شمسی به بعد



۳

### از قرون وسطا

### تا انقلاب صنعتی

آغاز تجارت استعماری، برده داری و  
سلطه بر درگاه های تجاری جهان  
به خصوص کشورهای اسلامی

رونق روابط تجاری با کشورهای  
اسلامی و باز شدن دریچه های  
تازه به روی اروپاییان



#### رسانه رنسانسی

- صنعت چاپ، گام اول صنعت تبلیغات بازرگانی
- چاپ اولین آگهی تبلیغاتی انگلیسی در سال ۱۴۷۷ میلادی
- چاپ اولین آگهی تبلیغاتی چاپی فارسی در سال ۱۲۶۷ شمسی
- گسترش مطبوعات و ایجاد صفحه های تبلیغات تجاری رسانه ای

#### تأثیر

- افزایش دسترسی عموم به اطلاعات و  
تبلیغات تجاری
- نقطه شروع مصرف گرایی و تأثیر گذاری  
بر رفتار مصرف کنندگان



افزایش شهرنشینی و تغییر تدریجی الگوی مصرف در جوامع

تشکیل شرکت‌های چندملیتی

تحولات عظیم صنعت حمل و نقل، ایجاد شبکه‌های تولید و توزیع جهانی

تغییرات گسترده از قرن دهم شمسی تا عصر حاضر

مطبوعات  
• رادیو و تلویزیون  
• اینترنت  
• شبکه‌های اجتماعی

رسانه، پایه کسب‌وکار نوین

ایجاد صنعت پرسود تبلیغات رسانه‌ای

اختراع ابزارهای رسانه‌ای پیشرفته، از جمله رادیو، تلویزیون، اینترنت، تلفن همراه



### تأثیر



• تسهیل و تسریع شرایط ورود به فضای کسب‌وکار  
• افزایش رقابت در بازار و نیاز به تبلیغات خلاق  
• دسترسی به مخاطبان گسترده‌تر  
• ایجاد نشان‌های تجاری قوی و تغییر الگوی مصرف  
• امکان خرید برخط

• افزایش تعامل با مشتریان و امکان جمع‌آوری بازخورد در لحظه  
• جمع‌آوری و تحلیل کلان داده‌ها توسط شرکت‌های بزرگ و پیش‌بینی و تغییر رفتار مشتری

از صنعتی شدن

تا مجازی شدن



## آینده، چیرگی مجاز بر واقعیت

رسانه‌ها از طرفی منافع صاحبان کسب‌وکارها را تأمین و از سوی دیگر کار را برای مشتریان آسان‌تر کرده‌اند. اما زمینه سوء استفاده و سودجویی با ترویج مصرف‌گرایی، ایجاد نیاز کاذب، و... وجود دارد.

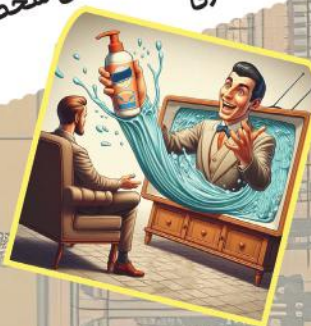
رساکار



تأثیر

رسانه بر کسب‌وکار

ارسال تبلیغات تعاملی شخصی‌سازی شده به مشتری



هوش مصنوعی؛ انقلابی در کسب‌وکار



نفوذ صاحبان کسب‌وکار به اندیشه، احساسات و رفتار مشتریان

تولید محتوای تبلیغاتی تجاری خلاق

فیلم کاوی

# تَلِّ ماسه

میم. مهربان



می گن تو مهدی هستی؟

«شای هالود» یا «شای خلود» به اندازهٔ بیش از صد متر در آن زندگی می‌کنند. اشیا و اشخاص فیلم همگی نماینده و تمثیلی از جهان واقعی هستند: فرمن‌ها گروهی با پوشش عربی، ساکنان صحرای شنی آراکیس؛ هارکونن‌ها با فرماندهی به نام بارون ولادیمیر؛ آتریدیس‌ها که ورود آن‌ها به سیارهٔ آراکیس با نواختن «بگ پایپ» ساز مشهور اسکاتلندی اعلام می‌شود؛ فرقهٔ مذهبی بنی جزیریت‌ها، زنانی با چادرهای سیاه.

درگیری‌ها بر سر ماده‌ای به نام «اسپایس» است که سوخت اصلی سفرهای بین سیاره‌ای است. این ماده برای فرمن‌ها یک روان‌گردان مقدس است. خُب! همه چیز برای یک آتش متفاوت از مفهوم انتظار و منجی، با یک وجب روغن رویش، آماده است.

بنی جزیریت‌ها هزاران سال است با قدرت‌های ذهنی خاص، با نفوذ به خاندان‌های پادشاهی و ازدواج با آنان و به دنیا آوردن دختر (طبق قانون بنی جزیریت‌ها) همواره در بالاترین قسمت‌های هرم قدرت باقی مانده‌اند. با پیشگویی‌هایی دربارهٔ منجی، برای تسلط بر فرمن‌ها و نگهداشتشان در صحنه، آن را پنهانی ترویج می‌کنند. **جسیکا**، یکی از بنی جزیریت‌ها، بر خلاف گذشتگان، عاشق همسرش، یعنی پادشاه خاندان آتریدیس، شده و بر خلاف قوانین، پسری به دنیا می‌آورد که همان «پل»، «مهدی»، «اصول»، «موعود» یا «لسان الغیب» است.<sup>۲</sup> پادشاه آتریدیس به همراه خانواده و یارانش مأمور می‌شود به آراکیس، همان صحرای خشک، برود و آنجا را سروسامان بدهد. در آنجا به آن‌ها حمله می‌شود. او و یارانش کشته و سر از تنشان جدا می‌شود (احیاناً یاد ماجرای تاریخی خاصی نیفتادید؟).

بعد از این ماجرا، پل و مادرش به صحرا فرار می‌کنند. وقتی زیر یک خیمه مشغول استراحت هستند، پل در مکاشفه‌ای آینده‌ای را می‌بیند که به خون‌خواهی پدرش قیام کرده است. محل کشته شدن پدرش هم معبدی شده که همه به زیارتش می‌آیند و عبادت می‌کنند (این رویداد به نظر شما آشنا نیست؟).

در ادامهٔ مسیر به فرمن‌ها برمی‌خورند. پل بر خلاف میل باطنی‌اش، با جنگیدن در نبردی آیینی و پیروز شدن بر یکی از فرمن‌ها، خود را ثابت می‌کند و اجازه می‌یابد بین آن‌ها زندگی کند. سپس با دختری به نام **چانی**، که در مکاشفه‌هایش او را می‌دید، ارتباط می‌گیرد و با کمک او و **استیلگارد**، یکی از فرماندهان فرمن، به این باور می‌رسد که منجی و مهدی است و نبردی شدید را شروع می‌کند.

آشی را که پخته شده دیدید؟ فردی با خانواده‌اش به صحرایی می‌رود، همگی کشته یا اسیر می‌شوند و در آینده منتقمی به خون‌خواهی او قیام خواهد کرد و ...

ادامهٔ این فیلم کاوی را در شمارهٔ بعد بخوانید.

## پی‌نوشت‌ها

۱. رمان شش جلدی تَلِّ ماسه، نوشتهٔ فرانک هربرت، سال ۱۹۶۵ میلادی
۲. این واژه‌ها عیناً در فیلم به کار می‌رود و ترجمه نیستند.

سلام دوستان جوان، بعد از فیلم «مردان ایکس؛ آخرالزمان» که صریح‌تر از فیلم‌های دیگر هالیوود و البته مغرضانه و با دروغ‌پردازی به موضوع ظهور و مهدویت پرداخته بود، در این شماره و شمارهٔ بعدی به یکی دیگر از ساخته‌های هالیوود در این زمینه می‌پردازیم که ۱۵۶ میلیون دلار خرج آن شده است. فیلم تَلِّ ماسه یک اثر اقتباسی از کتابی به همین نام است. البته این فیلم نسخه‌ای خلاصه و کمی متفاوت از کتابش را به نمایش می‌گذارد.

آنچه بیننده را پای فیلم می‌نشانند، داستان و کشش‌های داستانی نیست، بلکه جذابیت‌های صوتی و بصری حرفه‌ای است. کسی که خود رمان را نخوانده باشد، با یک بار دیدن فیلم، چندان سر از ماجرا در نمی‌آورد، اما چیزی که باعث شد ما به این فیلم بپردازیم، درون‌مایهٔ آن، یعنی ظهور و منجی است. هالیوود برای اولین بار آشکارا و صریحاً با وارونه‌نمایی و غرض‌ورزی، نام **مهدی** را در یک اثر سینمایی، یعنی همین تَلِّ ماسه، به کار برد.

فیلم دو قسمت دارد: قسمت اول در سال ۲۰۲۱ میلادی و قسمت دوم در ۲۰۲۴ پخش شده است. داستان این فیلم حدود ۲۱ هزار سال بعد را روایت می‌کند. حادثه‌های اصلی در سیاره‌ای به نام «آراکیس» اتفاق می‌افتند که یک صحرای خشک و بی‌آب و علف است؛ صحرایی که کرم‌های غول‌آسایی به اسم

پاتوق

# فکر و عمل

## بذر کوچک باغ بزرگ

۱

مقدمه

• کسب و کار از یک فکر کوچک آغاز می‌شود؛  
مثل بذر کوچکی که در دل خاک پنهان می‌شود.  
شاید ابتدا چیزی دیده نشود، اما درون آن  
رؤیایی برای رشد نهفته است.

۲

ایده

• ایده زمانی زنده می‌ماند که با نیاز مردم پیوند  
بخورد. گاهی ایده‌های ساده - مثل ساخت یک  
محصول دست‌ساز، یا خدمتی کوچک در محله  
- سرآغاز راهی بزرگ می‌شود.

۳

پشتکار و یادگیری

• هیچ موفقیتی بدون زمین خوردن به دست  
نمی‌آید. هر بار که شکست می‌خوری، در واقع  
قدمی به سوی تجربه و یادگیری برداشته‌ای.  
پشتکار یعنی بارها ایستادن؛ حتی وقتی  
خسته‌ای.

۴

پایان و پیام رشد

• کسب و کار یعنی «باور به رشد». اگر بذر تلاش  
را در خاک ایمان و دانش بکاری، روزی خواهی دید  
که همان ایده کوچک به باغی پر بار تبدیل شده  
است؛ باغی از اعتماد، خلاقیت و امید.



محمد رضا رشیدی  
دبیر بخش فکر و عمل



صدای دبیر پاتوق



زهره نساج  
علیرضا عبدی  
سیده میترا امیری  
مجتبی خشنود  
زینب جمالی زاده  
علی ظاهری

پریسا عارف



# قدم چهارم دوی امدادی

رسانه مکتوب

زهرة نساج

بکشید! و در نهایت او کسی است که بشارت رسیدن نشریه‌های داغ تازه از دستگاه چاپ درآمده را می‌دهد!

البته بعضی از این نقش‌ها می‌توانند تحت عنوان‌های دیگری هم قرار بگیرند. مثلاً اگر در آینده نشریه و مجله‌تان حسابی کارش گل کرد، شاید بخواهید گسترشش بدهید و برای دست‌اندرکاران در متن و قلم، تحریریه، و برای عزیزان دست به طراحی و چاپ، قسمت فنی و هنری تشکیل بدهید. اما به هر حال، این وظایفی که به آن‌ها اشاره کردم، بخش‌های ناگزیری هستند که در تهیه رسانه مکتوب نیازند و کسانی باید آن‌ها را گردن بگیرند!

داشتم درباره بازی امدادی برایتان می‌گفتم. در بازی امدادی، باید حواستان به هم‌گروهی‌تان باشد! اگر پای او پیچ بخورد، این تنها او نیست که از بازی جامانده، همه شما با او شریک هستید، چون اولاً رابطه‌ای دوستانه دارید و دل‌هایتان برای هم می‌تپد، و ثانیاً در قامت یک تیم به هم نیاز دارید!

در فرایند تولید نشریه هم ممکن است مشکلات غیرمنتظره‌ای پیش بیایند، اما نگران نشوید. سعی کنید متحذانه مشکلات را حل کنید. بعضی وقت‌ها برای حل مشکل مجبور می‌شوید جور سایر هم‌گروهی‌ها را بکشید. مثلاً گاهی باید متنی را که نویسنده نرسانده است، خودتان که مدیرمسئول هستید، بنویسید، یا پیگیری کار نویسنده‌ها را، به جای سردبیری که بیمار شده، به ناظر کیفی بسپارید، تا کار روی زمین نماند. گاهی هم ممکن است مجبور شوید خودتان را با شرایط وفق دهید و غصه تصویری را که ساعت‌ها برایش تلاش کرده‌اید، اما در نهایت مبهم و نافهمی‌نی چاپ شده، نخورید!

در ضمن حواستان باشد، شما جمع فرهیختگانی هستید که باید شأن اجتماعی خود را به‌گونه‌ای حفظ کنید که انگار اصلاً هیچ اتفاقی نیفتاده است! پس اصل تشکیلات حکم می‌کند که همه وظیفه‌شان را بشناسند، به‌درستی انجام دهند و هرگز قصوری از آن‌ها سر نزنند. اما در هر حال مشکلات همیشه هستند و راه‌گیزی از آن‌ها نیست. پس خودتان را برای رویایی با مشکلات و حوادث آماده کنید؛ همان‌طور که قبل از بازی امدادی، خوب گرم می‌کنید!

تا به حال دوی امدادی بازی کرده‌اید؟ پیشنهاد می‌کنم یک بار هم که شده، بازی کنید تا مفهوم کار گروهی بیشتر و بهتر برایتان جابیفند؛ قطعاً برای تولید نشریه به کارتان می‌آید!

در تعریف بازی‌های امدادی می‌گویند: نوعی رقابت که در آن اعضای یک تیم هر کدام بخشی از مسیر را طی می‌کنند. نشریه هم چیزی در همین مایه‌هاست و هر کس باید در مرحله‌ای وظیفه‌اش را انجام دهد و بخشی از کار را پیش ببرد.

با مدیرمسئول شروع می‌کنیم. مدیرمسئول که نخ تسبیح ماجراست، همه را به هم وصل می‌کند تا آنچه باید رخ دهد. و اما سردبیر. سردبیر باید نویسنده‌ای باشد نشسته بر برج مراقبت، تا استعدادهای نویسندگی مدرسه را دید بزند، تا نکند نویسنده‌ای در همین حوالی از زیر بار نوشتن برای نشریه قسر در برود! باید بتواند با چهار نویسنده سر و کله بزند و بدون آنکه به ساحت مقدس نویسنده جسارت شود، جابه‌جایی یا اصلاح جمله‌های متن را تقاضا کند. باید پیگیر متن‌ها و نویسنده‌ها باشد و به‌موقع آن‌ها را به طراح برساند. البته گاهی هم باید مدارا کند و با نویسنده تازه‌کاری که دکمه ذخیره (سیو) را نزده و تمام زحمات‌های چندروزه‌اش به باد رفته است، همدردی کند!

برویم سراغ ویراستار. ویراستارها غالباً افرادی دقیق، ظریف، منظم و کمی مچ‌بگیر هستند. فلذا متن را چنان موشکافانه تفحص می‌کنند که جای هیچ شک و تردیدی نباشد. البته حق هم دارند. غلط‌آملائی که سهل است، اگر یک ویرگول جابه‌جا شود، چه «بخشش، لازم نیست اعدامش کنید» هایی «بخشش لازم نیست، اعدامش کنید» خوانده می‌شوند و آن وقت چه کسی باید پاسخ‌گوی جان این همه آدم باشد؟!

برویم سراغ طراح که در واقع طراحی نه، معجزه می‌کند! این طراح است که با رنگ و تصویر حق کلمه‌ها را ادا می‌کند، به صفحه‌ها روح می‌بخشد و لباسی خوش‌ترکیب برای هر شماره از نشریه می‌دوزد! یک‌تنه تحریم برنامه‌ها و فیلترها را دور می‌زند و در نهایت چنان طرحی نودر می‌اندازد که بیا و ببین!

ناظر کیفی هم همان‌طور که از اسمش هم معلوم است، باید بر کیفیت کاغذ و چاپ و چاپگر نظارت کند و مورا از ماست بیرون

اردو

## برق چشمانش!

علیرضا عبدی

به این کلاس، اول با برادرم مشورت کردم. گفت: «هرجور خودت راحتی!» نمی‌دانست هیچ وقت نباید به من بگوید: «هرجور خودت راحتی!» چون آن جوری که من راحتم، همه موجودات روی زمین ناراحت‌اند!

از خوبی‌های اردو کشاورزی، خوردن و خوردن و خوردن است که می‌توانم آن را در صدر خوشی‌ها بگذارم و بعد هم دادزدن! هرچه فریاد می‌زدیم، کسی کاری مان نداشت؛ چون سر جالیز بود. هر جا هم می‌شد بدون در زدن وارد شد، چون طویله بود. دامداری و دامپروری هم سوغاتی‌های این اردو بودند!

کاشتن بذر گوجه و آبیاری آن برای رسیدن به مرحله داشت و برداشت وقت زیادی می‌خواست. پس ما فقط کاشت بذر گوجه دیدیم و داشت گیاه فلفل را، که حتی از نزدیک هم می‌سوزاند؛ چون آفتاب اردیبهشت داغ بود. برای برداشت هم سریع رفتیم جالیز بغلی سراغ هندوانه. هندوانه‌ها کمبزه‌هایی بودند که با ارفاق می‌شد هندوانه ابوجهل نامید؛ از بس کوچک بودند و مزه‌شان مثل آب تپه آکواریم بود. باید به پای لرزش ساعت‌ها می‌نشستی. نشستام که این‌گونه با قطعیت می‌گوییم!

آن اردو هم گذشت و برای من عالی گذشت. تا اینکه نمره‌های ریاضی اعلام شد و من جای نمره غیبت، نمره صفر گرفتم!

اردوی بچه‌های رشته کشاورزی خوب است. می‌گویید نه؟ لابد می‌خواهید بگویید عالی است. واقعاً هم همین‌طور است. برای کارورزی واحد درسی می‌روید به دل دشت و دامان طبیعت و یک‌باره می‌شود اردوی علمی - درسی! واقعاً عالی است. حسابان و هندسه و مثلثات را می‌اندازید گوشه‌ای و با بیل و کلنگ و هرچه دم دست باشد، می‌روید سر زمین و مشغول کار می‌شوید. هم فال است و هم تماشا؛ هم کار است و هم نمره. همین که بدانی بیل و کلنگ چه تفاوتی دارند، نمره مثبت می‌گیری. اگر هم فرق بیل و بیلچه را بلد باشی، کل پودمان را ۲۰ می‌گیری و وارد واحد بیل و شن‌کش و کمچه و ماله می‌شوی.

یک روز به دلیل امتحان ریاضی احساس بیماری داشتم. رفتم هنرستانی که برادرم هم برای رفتن به کارگاه عملی آن احساس بیماری می‌کرد! مادرم شک کرده بود که چرا ما این‌قدر مریض می‌شویم! مگر رمز عبور سیستم دفاعی بدنمان «۱۱۱۱» شده بود؟! مغزم پایان امتحانات را اعلام کرده بود، ولی مدرسه اعلام نمی‌کرد. من دیگر تمام شده بودم. هرچند برنامه داشتم برای درس‌ها و می‌دانستم برنامه‌ریزی‌هایم عالی است، فقط یک چیز کم داشتند؛ یکی که اجراشان کند. مادرم هم در این بحران کم‌آبی سوپ بار گذاشت و من سریع خوب شدم و جای برادرم رفتم.

یکی از مزایای دوقلو داشتن همین است: می‌توانید گاهی جایتان را عوض کنید. کارگاه برای ما اردویی تفریحی بود. دیدم کارهایی که تراکتور در یک ساعت انجام می‌دهد، ما باید در دو سه ساعت با دست انجام بدهیم. کاشت و داشت و برداشت را به چشم دیدم. برای آمدن

## شغل‌های در حال انقراض: با این دایناسورها خداحافظی کن!

### سیده میترا امیری

به‌خاطر اینکه جمعیت جهان در حال پیرشدن است، این‌ها قهرمانان حفظ سلامت جامعه خواهند بود.

• شغل‌های سبز یا حفاظت از زمین: مثل مهندس انرژی خورشیدی، متخصص پایداری، و نصب‌کننده صفحه‌های (پنل‌های) خورشیدی.

محض اطلاع شما عزیزان، زمین بیمار است و این‌ها پزشکان مخصوص زمین هستند.

• خلاقیت و مدیریت محتوا: مثل تولیدکننده محتوا، مدیر شبکه‌های اجتماعی، سئوکار، و چهره تأثیرگذار (اینفلوئنسر).

در دنیایی که «محتوا پادشاه است»، این‌ها وزیران پادشاه هستند.

### چطور خودت را برای این آینده با حال آماده کنی؟

حالا که با این شغل‌های جذاب آشنا شدی، ممکن است بپرسی: «از کجا شروع کنم؟» نگران نباش، راهش این است:

۱. **مهارت‌های نرم را قوی کن:** فقط بلد بودن ریاضی و فیزیک کافی نیست. خلاقیت، تفکر تحلیلی، توانایی حل مسئله و مهارت ارتباطی، چیزهایی هستند که حتی پیشرفته‌ترین هوش مصنوعی هم نمی‌تواند به راحتی به آن‌ها دست پیدا کند. بکوش در کارهای گروهی مدرسه فعال باشی و ایده‌های جدید ارائه بدهی.

۲. **آموزش زبان‌های دیگر را جدی بگیر:** داشتن تسلط روی زبان‌های دیگر، در دنیایی از اطلاعات و فرصت‌های بین‌المللی راه روی تو باز می‌کند.

۳. **همین امروز شروع کن:** نیازی نیست صبر کنی تا از دانشگاه فارغ التحصیل شوی. بسیاری از این مهارت‌ها را می‌توانی از همین حالا و در خانه یاد بگیری:

• یک کانال یا صفحه در شبکه‌های اجتماعی راه بینداز و در مورد چیزی که به آن علاقه داری محتوا تولید کن.

• یک وب‌نوشت (وبلاگ) شخصی بساز و نوشتن راترین کن.

• مهارت طراحی با نرم‌افزارهای ساده مانند «کانوا» را یاد بگیر.

• اصول اولیه برنامه‌نویسی را با دوره‌های رایگان برخط بیاموز.

**به یاد داشته باش که آینده از آن کسانی است که کنجکاو و انعطاف‌پذیرند و مهم‌تر از همه، شجاعت شروع کردن دارند.**

پی‌نوشت  
Canva.1

قبل از اینکه به سراغ شغل‌های جذاب آینده برویم، بیایید با چند مورد از شغل‌هایی آشنا شویم که به‌زودی مسیر دایناسورها را در پیش خواهند گرفت. شناخت این موارد کمک می‌کند وقتت را روی مهارت‌های اشتباه نگذاری:

• **بازاریابی تلفنی:** تصور کن که داری با آرامش ویدئو تماشا می‌کنی که ناگهان تلفنت زنگ می‌خورد! از طرف شرکت ناشناسی است که می‌خواهد «فقط یک دقیقه» وقتت را بگیرد. خب، آینده از آن روبات‌هاست و این تماس‌های آزاردهنده، یا کاملاً روباتیک خواهند شد یا به کلی از بین می‌روند.

• **صندوق‌داری:** دیگر دوران سکه و اسکناس به سر آمده است. با گسترش پرداخت‌های برخط و کارت‌های اعتباری، به‌زودی در بسیاری از فروشگاه‌ها خبری از صندوقداران انسانی نخواهد بود.

• **پستچی نامه‌رسانی:** دیگر کمتر کسی هست که برای عشقش نامه کاغذی بنویسد! با حذف تقریباً کامل نامه‌های سنتی، نقش پستچی‌های قدیمی کم‌رنگ شده است. البته این موضوع در مورد پیک‌های حمل بسته صادق نیست که کسب و کارشان داغ است.

• **تحویل‌داری بانک:** بسیاری از کارهایی که قبلاً در باجه‌های بانکی انجام می‌شدند، اکنون به راحتی و با چند کلیک روی برنامه کاربردی (اپلیکیشن) تلفن همراه قابل انجام است.

### به نظرت دیگر چه شغل‌هایی در حال انقراض هستند؟

### شغل‌های آینده: تو یک «راک استار» خواهی بود!

حالا برسیم به بخش هیجان‌انگیز ماجرا. شغل‌هایی که قرار است در آینده تقاضای زیادی داشته باشند و خیلی از آن‌ها امروزه هم بسیار پردرآمد هستند:

### مثال‌های جذاب

• فناوری اطلاعات و هوش مصنوعی: متخصص هوش مصنوعی؛ مثل مهندس روباتیک، تحلیلگر داده، توسعه‌دهنده نرم‌افزار، مهندس امنیت سایبری.

پس در جریان باشید، دنیا دارد دیجیتال می‌شود و این‌ها سلطان‌های جدید این دنیا هستند.

• مراقبت‌های بهداشتی و درمانی: مثل پرستار، اندام‌درمانگر (فیزیوتراپیست)، مدیر سلامت، و مشاور سلامت روان.

## روایت افتخارآفرینی نسل نو

در عرصه علوم و فنون هسته‌ای

مجتبی خشنود

### گفت‌وگوی اول

این جانب **محمدرضا عیسی‌زاده** و دوستم **ابوالفضل قادری**، مقام اول کشوری را در بخش انرژی هسته‌ای (ساخت نمونگ (ماکت) هسته‌ای) کسب کردیم. در رشته الکتروتکنیک، درس شبکۀ برق و توضیح‌های استادمان درباره نیروگاه‌ها، ما را به ساخت نمونگ (ماکت) نیروگاه هسته‌ای ترغیب کرد. چند ماه با استفاده از مواد خام و بازیافتی کار کردیم. هماهنگی تهیه لوازم و درس خواندن چالش اصلی ما بود. مسیر پر فراز و نشیبی داشتیم، اما نتیجه موفقیت‌آمیز بود. پیشنهاد می‌کنیم دانش‌آموزان به کمک استادان پژوهش کنند، چون سطح علمی را بالا می‌برد.

### گفت‌وگوی دوم

**عطربین وطن‌خواه** هستم. پویانمایی «اصفهان ۱۴۳۳» رتبه اول کشوری مسابقه‌های علوم و فنون هسته‌ای را کسب کرد. این اثر تحول اصفهان را از سال ۱۴۰۳ آلوده و پر بیماری، به سال ۱۴۳۳ پاک و پایدار، با استفاده از نیروگاه‌های هسته‌ای، نشان می‌دهد. مقایسه گذشته و آینده ثابت می‌کند انرژی هسته‌ای می‌تواند آلاینده‌ها را کاهش دهد و کیفیت زندگی را بهبود بخشد. این پویانمایی پیامی امیدبخش دارد برای نسلی که می‌خواهد آینده‌ای پاک برای ایران بسازد.

### گفت‌وگوی سوم

ما، **زهرا یونسی رستمی**، **صبا تقوی‌زاده** و **ثنا امیری**، با پروژه «اورانیوم» در گرایش «پارک علمی علوم و فنون هسته‌ای»، رتبه اول کشوری را کسب کردیم. هدف ما ساده‌سازی مفهوم‌های انرژی هسته‌ای و آگاهی‌بخشی بود. فعالیت‌های ما عبارت بودند از: معرفی علمی، شرکت در کارگاه آموزشی، مصاحبه با دکتر **عابدی** و بازدید از مرکز اسکن هسته‌ای. از مرحله شهرستانی تا کشوری پیش رفتیم و در نهایت با مناظره علمی، مقام اول را کسب کردیم.

پاییز ۱۴۰۳، روزهایی که برگ‌های زرد و نارنجی روی حیاط مدرسه می‌نشست، اتفاقی تازه در آموزش کشور رقم خورد: تأسیس «قطب کشوری علوم و فنون هسته‌ای» در استان بوشهر. این قطب با رسالت ایجاد علاقه و انگیزه علمی در میان دانش‌آموزان سراسر کشور شکل گرفت. هدف فقط تدریس یک مبحث علمی نبود، بلکه ساختن پلی میان کلاس درس و افق‌های بلند استقلال علمی و فناوری‌های پیشرفته بود.

در سال‌های گذشته، رژیم صهیونیستی و هم‌پیمانانش که سال‌هاست با اشغال و جنگ‌افروزی شناخته می‌شوند، تاب دیدن پیشرفت علمی جوانان ایران را نداشتند و با به شهادت رساندن دانشمندان برجسته هسته‌ای، گمان کردند می‌توانند این حرکت را متوقف کنند. اما این جنایت‌ها نه تنها مانع نشدند، بلکه انگیزه‌ای مضاعف ایجاد کردند: راهی که با خون آغاز شد و امروز با قلم، پژوهش و آموزش ادامه دارد.

قطب کشوری علوم و فنون هسته‌ای در بوشهر از همان نخستین روزها، در کنار آموزش و پرورش استان‌ها، از همکاری و پشتیبانی علمی «پژوهشگاه علوم و فنون هسته‌ای» نیز بهره‌مند شد. این همکاری دسترسی دانش‌آموزان را به منابع علمی معتبر، استادان مجرب و بازدیدهای تخصصی ممکن ساخت. برگزاری کارگاه‌های حضوری و مجازی، دوره‌های آموزشی تخصصی، برگزاری اردوهای علمی بازدید از مراکز هسته‌ای، و نیز تشکیل انجمن‌های دانش‌آموزی در حوزه انرژی هسته‌ای، تنها بخشی از فعالیت‌های این مرکز هستند. بسیاری از دانش‌آموزان دوره ابتدایی که با شوق در این برنامه‌ها شرکت کردند، امروز پژوهشگران کوچک و ایده‌پردازانی خلاق هستند که در مسابقه‌های علمی می‌درخشند.

بازی

سفر به دنیای بازی با

# چرخ فلک

زینب جمالی زاده



حتماً شما هم در شهر بازی آن وسیله دایره‌ای شکل بزرگ را دیده‌اید که کابین‌های زیاد با فاصله مشخصی دارد؛ می‌چرخد و بالا و پایین می‌رود. بله منظورم دقیقاً همان «چرخ و فلک» است! شاید با خودتان فکر کنید که مگر می‌شود که آدم با چرخ و فلک به جایی سفر کند؟ طبیعتاً خیر نمی‌شود! فقط در داستان‌ها، افسانه‌ها و فیلم‌ها می‌شود سوار یک چرخ و فلک غول‌پیکر شد و به مکان‌های گوناگون سفر کرد.

اما لطفاً دقت کنید! منظور من اصلاً «چرخ و فلک» نیست. منظور من چرخ بدون «و» میانی به علاوه فلک است؛ یعنی «چرخ فلک». همین الان برایتان می‌گویم که یک حرف اضافه فسخی چقدر می‌تواند معنای یک کلمه را عوض کند که تا به حال حتی فکرتان را هم نمی‌کردید. چرخ فلک به معنای سپهر و آسمان است؛ همان که آقای **حافظ**، شاعر خوش قریحه‌مان درباره‌اش می‌گوید: «من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک!»

با این چرخ فلک می‌شود سفر کرد به همه جای دنیای زندگی. چون که هر روز و هر ساعت چرخ می‌زند و با گذران ثانیه‌ها، ما را به یک ماجراجویی جدید می‌برد.

این بار من با چرخ فلک به دنیای بازی‌های رومیزی سفر کرده‌ام؛ یک سفر هیجان‌انگیز به قصه‌ها، چالش‌ها، ترس‌ها، لبخندها، پیروزی‌ها و شکست‌ها.

«چرخ فلک» یک سلسله رویداد با موضوع‌های مخصوص نوجوانان است که «اندیشکده امید» برگزار می‌کند. من هیچ

وقت فکر نمی‌کردم که بازی رومیزی را وقتی از جعبه بیروی می‌آوری، وارد یک دنیای پررمز و راز و رنگی می‌شوی که می‌توانی در آن با دوستان رقابت و هیجان را تجربه کنی.

برای اینکه شما بیشتر با این رویداد آشنا شوید، روایتی را از آنچه گذشته است، برایتان مطرح می‌کنم.

## در چرخ فلک چه خبر است؟

من در رویداد پژوهشی «چرخ فلک» یک روز جالب و متفاوت را تجربه کردم. محور اصلی این برنامه، **بازی‌های رومیزی (بردگیم)** بود، اما فقط بازی کردن مطرح نبود، بلکه در خلال بازی، تجربه‌ها و احساس‌های ما در مواجهه با بازی‌ها مورد توجه بود.

از ابتدا که وارد سالن شدم، حس رقابت و هیجان در فضا موج

# چرخ فلک



حس رفاقت بین ما خیلی پررنگ تر بود و کلی دوست پیدا کردیم. وقتی بازی‌ها تمام شدند، به ما کاربرگ‌هایی دادند تا نظر و تجربه‌مان را درباره هر بازی بنویسیم. بعد هم نشست‌های گروهی برگزار شدند و با مصاحبه‌گران درباره بازی‌ها و تمام آنچه که هنگام رقابت تجربه کرده بودیم، حرف زدیم.

برای من چرخ فلک فقط یک مسابقه و بازی نبود؛ یک جور رخداد اجتماعی بود که باعث می‌شد به **بازی رومیزی** بیشتر به چشم یک «محصول فرهنگی» نگاه کنم تا فقط یک سرگرمی.

مهم‌تر اینکه راستش تا به حال فکر نمی‌کردم بازی‌های رومیزی هم می‌توانند جذاب باشند. این رویداد باعث شد من با بازی‌های رومیزی بیشتر آشنا شوم و بفهمم چقدر این بازی‌ها می‌توانند در کنار ایجاد لذت و شادی، به ما در تقویت مهارت‌ها کمک کنند. در پایان رویداد، همه با هیجان منتظر بودیم تا نتایج اعلام شوند. ولی راستش مهم‌تر از برد و باخت، همان لحظه‌های شاد و در کنار آن، لذت یادگیری بود که با بقیه نوجوانان تجربه کردیم.

به نظرم شعار رویداد، یعنی «بازی را به بازی نگیریم»، دقیقاً همان چیزی بود که در طول روز حس کردیم؛ اینکه اگرچه مؤلفه اصلی بازی سرگرم‌شدن است، اما بازی خیلی بیشتر از این‌ها اهمیت دارد. بازی‌های رومیزی می‌توانند به ما در رشد اجتماعی، تقویت تفکر و بسیاری از مهارت‌های دیگر یاری رسانند و اوقات فراغت ما را به طور هدفمند پرکنند.

می‌زد. ما براساس رده سنی گروه‌بندی شده بودیم. فضا به گونه‌ای طراحی شده بود که بچه‌ها از طریق بازی کردن، اسم گروه خود را انتخاب می‌کردند. آخر سر هم اسم‌هایی مثل رتیل سمج، گربه‌های ضدآب، تمساح خسته و کلی اسم عجیب و غریب و خنده‌دار به وجود می‌آمد! همین مرحله انتخاب اسم برای ما کلی هیجان داشت و سرشار از خلاقیت بود. هر کدام از اعضای تیم‌ها پشت یک میز می‌نشستند و با بقیه رقابت می‌کردند. بعد از آن، بازی‌ها شروع می‌شد و هرکسی سعی می‌کرد با امتیاز گرفتن، گروهش را به قهرمانی نزدیک‌تر کند.

رهیارها که همان کارشناسان حوزه بازی بودند، در کنار ما قرار می‌گرفتند و هم به ما کمک می‌کردند تا قوانین بازی را درست اجرا کنیم و هم واکنش‌های ما را هنگام بازی ثبت می‌کردند. بعد فهمیدم این بخشی از کار پژوهشی رویداد است و قرار بود تجربه‌های ما در بازی تحلیل شوند.

بازی‌ها تا حدود ظهر ادامه داشتند و با اینکه رقابت جدی بود،



علی ظاهری

۱۳

دی

روز ولادت حضرت علی (ع) و روز پدر- شهادت اسوه شجاعت و فداکاری، شهید حاج قاسم سلیمانی

در کعبه گشوده شد تا پسری در آن به دنیا بیاید که اسلام و رسولش را یاری کند، حضرت علی (ع)، الگوی سردار دل‌ها شد.



پویش کن ببین!

۱۵

دی

ولادت حضرت امام محمد تقی، جواد الاثمه (ع) حضرت امام جواد (ع) با مبارزه با نفاق، درس افزایش هوشیاری و بصیرت در برابر دشمنی‌های پنهان را به ما آموختند.



پویش کن ببین!

۹

دی

روز بصیرت و میثاق امت با ولایت نهم دی روز حماسه ملتی بود که پشت سر رهبرشان ماندند و به تجدید عهد و میثاق خود با ولایت فقیه پرداختند.



۲

دی

شهادت حضرت امام علی النقی الهادی (ع) در زمان امامت امام هادی (ع) بغداد مرکز شیعیان جهان به شمار می‌آمد و امام نایب برای شیعیان تعیین می‌کردند.



پویش کن ببین!

۱

دی

ولادت حضرت امام محمد باقر (ع) امام باقر (ع)، بزرگ‌ترین مبارز فرهنگی زمان، در تلاش بودند ذهنیت مردم را برای برپایی حکومت اسلامی تغییر دهند.



پویش کن ببین!



۲۷

دی

مبعث رسول اکرم (ص) - شهادت شهید نواب صفوی و یارانانش

زمانی که رسول خدا به پیامبری مبعوث شد، یارانانش تحت شدیدترین و بی‌رحمانه‌ترین دشمنی‌ها قرار گرفتند و حتی بعضی به شهادت رسیدند. نمونه بارز این موضوع شهادت فداییان اسلام بود.



پویش کن ببین!

۲۶

دی

فرار شاه معدوم

«شاه رفت». این جمله‌ای است که دل ایرانی‌ها را آرام کرد. آمریکا به دنبال اهداف خصمانه خود بود که ملت هوشیار ایران مانع خباثتش شد.



پویش کن ببین!

۲۵

دی

شهادت حضرت امام موسی کاظم (ع)

امام موسی کاظم (ع) در منزل خود سه وسیله را حتماً داشتند: شمشیر، لباس رزمی خشن و قرآن، و این یعنی آمادگی برای جهاد فی سبیل‌الله.



پویش کن ببین!

۲۰

دی

شهادت میرزا تقی خان امیرکبیر

امیرکبیر با خدمات خود ایران را ظرف مدت سه سال به پیشرفت رساند. امیرکبیر زمانه‌ات را بشناس رفیق!



پویش کن ببین!

۱۵

دی

ارتحال حضرت زینب (س)

حضرت زینب (س)، پس از تحمل سال‌های سخت و دردناک رحلت کردند. جهاد تبیین زینبی بزرگ‌ترین حرکت برای جاودانگی ماجرای کربلا بود.



پویش کن ببین!

در منابع اهل سنت آمده است:

قال رسول الله (ص): علي باب  
علمي ومبين لأمتي ما أرسلت به  
من بعدى، حبه إيمان و بغضه  
نفاق.

رسول خدا (ص) فرمود: علی (ع)  
دروازه دانش من است و پس از  
من پیام‌های مرا برای امتم تبیین  
می‌کند، دوستی با او ایمان و  
دشمنی با او نفاق است.

(اللتالی سیوطی : ج ۱ ص ۱۷۳)



دختران دانش‌آموز ایرانی،  
در اولین حضور خود در جام جهانی فوتسال ۲۰۲۵ برزیل  
مقام نهم جهان را کسب کردند.